

مُصْعِر (۱) و مُصْرَح (۲) کُشَب عروس مراد مُعْرَس (۳) دولت درآمد ، و
اجتماع بیرون در رح شرف (۴) وهوع پیوست ، و رماه سودا ان پیوند آرایش
گرف ، و شور (۵) ه سور (۶) و مصاحرب (۷) مُصَاهِرِب (۸) ه د لی گسسه عبار
نظاره و دائل (۹) خاطر حصربان و دبل (۱۰) دائل (۱۱) دولتین رائل گردد
هدا العیش بعد دلكك الهیش اسراق زصاء عقب الیر ءء س (۱۲) و تلکك
العرس و الصاء امام العرس سوداء العروس (۱۳)

وحس د اری الکواکب اب نری طوالع فی داح من اللیل عهد (۱۴)
هد ارا مصاء و اصمام (۱۵) اام حس و سور ساهرا ده سرائف (۱۶)
حصور حصرب حُر و (۱۷) حسروسان فائز گسسه موافق داب (۱۸) و دردن (۱۹)
دین کرد ، آحصرب سر و امب از راه سرب شراغ (۲۰) گوهر
آموء (۲۱) مشرف ساحمه در معاطف (۲۲) عاطف و موافق احالان ، سه مرتط (۲۳)

۱- ط مصرع ۲- ع ا ط اروس سادی گره

- ۱- جامه رنگیند مصعروآن که می است مانند زعفران (در سرح فاموس) ۲- جامه سرح
سده (ری) ۳- ورود آمد ۴- آخریب (ب) ۴- بودن سبای رای را د
د جای ادرج سرف آن ساه اند دجا که سرف آفتاب ر د ده ۱۹ جم است و سرف ماه د
درجه ۳ و ود سرفها را اختلاف (رجوع سود ناز سیم ص ۳۹۷- ۳۹۹)
- ۵- آسب عرقا مراد (رهان) ۶- عروسی ه جای ۷- آسک ا
حرب کردن (ب) ۸- دامدی ۹- ح دله آمده (ری)
- ۱۰- دامان ۱۱- دار در عدالمه ره دامن دار ۱۲- ا سو ارس
آن سبه وشوس د حه دن آفتاب از س ی ریس (بره) ۱۳ وای دسبه دانس و ۱۶
- ۱۴- سانس مهجای عروس (جسرة) کسرسه سانس عروس است (رکه شمار الفلوس
ص ۲۵۵) ۱۴- نس سکوئی از گارد حسده است که دده د دمانان د سب سب نازک
۱۵ سگسه سدن ۱۶ ح سرفه (ب) د اصوب ه صب جای ه صب آمده است
۱۷- د ری (رهان) ۱۸- ۱۹- عا ب ۲۰- جامه های سدن
احامه های که از ریس عجم که متصل عروس حریده سود (د س) ۲۱- گوهر سان آ اده
۲۲- ک ح ۱۷ ص ۱۲۳ ۲۳- آجه ی د د سب او ا ما مقصود ه
ر حریف است سده ا و

فیل یا انحلال (۱) رد تار و هژدج گوهر نگار و بیخ سر اسب مرصع انگام ما
 اعلاق (۲) جواهر که ختامه (۳) و جتامه کمور منغوس، و درقندر و بهار و بوق شکر
 گنج عروس (۴) «حسرو» و «کیکوس» بود «علالته» (۵) اصطاعات (۶) ساحت، که
 «لا عطر بعد عروس» (۷)، و درایام توقف از اقصای و ادابی بلاد هندوستان «حشی
 ادا بلع مطلع الشمس» (۸) از تمامی رایان خود رای و صوبه دارن ممالک آرای و
 سرکشان قویست، و گوهر شیمان از مادهٔ هجوت سیاه مست (۹)، عرصه و عراضه (۱۰)
 عرصه عرصه حلافت گشت تازح اذرحاء یعنی عرفه (۱۱) و ارحب السیر فی مکالم
 وضعه (۱۲) «بقادت القادة لأمره» (۱۳) و «أحكمت الحکام بحکمة حکمه» (۱۴) «والنس
 الملاد بلاد عدالته» (۱۵) «وملی اسماع التلاء نصیب حلالته» (۱۶) «فهانة بالصراعة کل
 عظیم» (۱۷) و «داهب له بالطاعة کل إقليم» (۱۸) و «رهب منه ملوک الاطراف» (۱۹)

۱- ط، عرصه، ندارد ۲- درسخ، بهه

۱- ح حل	۲- آمده بدان آورده اساردی و سارو ترکی
۳- همهٔ طعام که نرجوان نماید (رب) مانده	۴- نام گنج اول اسب از جمله کمور
ماندهٔ حسروی (حسرو پرویز) (برهان)	۵- آنچه بی بند آرند (رب)
۶- در ساول فارسی زبانان، سکومی، مهربانها	۷- و اصل این مثل
چنانست که اسماء دختر عبدالله عدویه را شوی بود عروس نام و مرده و مردی او را مرس گرو و چون حواس ناوی سفر رود او را گشت عطردان خود را باخوش سرا و نکست لاهطر (رب)	۸- با آنکه رسیدن محای فرورهن آفتاب (آرآئه ۸۹ سوره الکهف)
۹- مست از خود می خبر (برهان)	۱۰- ره آورد (رب)
۱۱- بوی خوش سکوی و جوانمردی او	۱۲- نوشته شد تا بجهاد اوصاف سکومی
او	۱۳- فرما سردار شدید مسومان، فرمان او را .
حاکمان، انگام حکم او	۱۴- و اسوار سسته شدند
۱۵- و فرو نهشاندند شد - رها	۱۶- شرح جامع داداو
۱۷- و بر شدگی مردمان باوارهٔ مرد کواری او	۱۸- پس برسند از او جواری هر
۱۹- و	۱۸- و آمده شد برای او فرما سرداری هر اقلیمی
رسیدند از او پادشاهان اطراف	۱۹- و

و تَعْلَقَ بِاسْتِرَادَةِ الشَّرَفِ مِنْهُ أَمَلُ الْإِشْرَافِ (۱) وَ كَاتَبُوهُ وَ رَأَسُوهُ بِالتَّحَايَا (۲)
 وَ حَاطُوهُ وَ وَأَصْلُوهُ بِالْهَدَايَا (۳) وَ كُلُّ يَطْلُبُ لِمَلِكِهِ أَمَاناً (۴) ، وَ لِيَدِيهِ وَ قَدَمِهِ مِنْ
 تَمَكِّيهِ وَ بِأَيْدِيهِ إِمْكَاناً وَ مَكَاناً (۵) فَمَا يَعُودُ الرَّسُولُ إِلَّا بِالنَّعَايِ التَّمَنُّوْلِ (۶) وَ لَا
 يُتَبَلُّ عَلَيْهِ مِنْ حَصْرَةٍ إِلَّا سَمَاتُ الثُّمُولِ (۷) فَيَنْتَدِمُ مُكْرَهاً وَ يَكْرِمُ قَادِماً وَ يَخْدُمُ
 حَاصِراً وَ يَحْضُرُ حَادِماً (۸) وَ يُعْهَدُ الْقَوَاعِدَ وَ يُخَدِّدُ الْعُهُودَ وَ يَشْدُ الْأَعْقَادَ وَ يُؤَكِّدُ
 الْقَبُودَ (۹)

کتاب

- ۱- و آویختند بندو محاطر دمادت حواسش شرف آرزوی اشراف
 - ۲- و پوشیدند و آویختند و پیرا به شادمانی
 - ۳- و سخن در وی گفستند و را و هدیه ها بندو فرستادند
 - ۴- و هر ملک می خواستند برای ملکش خود امانی را
 - ۵- و برای دست خود و کرام خود از توانایی تحسین و برودادن او ، توانایی و جایگاهی
 - ۶- پس باز تعکس فرستاده مگر با داشتن حاجت
 - ۷- و رو می آورد ، بر او از حسرت وی مگر سینه های فحل
 - ۸- پس باز می آمد اکرام شده و اکرام می شد در حال نوا آمدن و خدمت می نکرد در حال حضور و حاضر
 - ۹- و نسکه مکرده فاعده ها او بعدند مکرده بنا
- و محام مکرده ها

در بیان تفویض سلطنت هندوستان بمحمد شاه و انصراف
موکب نصرت قرین بجانب ایران زمین .

«إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ» (۱) چون بسبب سُتُوح (۲) قضیهٔ ابراهیمخان ،
خدیو گیتی ستانرا در اوقات نَلَبْتُ (۳) در آنکشور و تَرْتَبْتُ (۴) در آن بوم و بر ، هر
روز سالی و هر ماه نو گزیده تر از هلالی (۵) مینود ، در کار هندوستان خوضی (۶) ارفت و
بمقتضای شَنِئْتُهٔ (۷) شهنشاهی ، شاه جهان پرور همایون فر ، خسرو خرم دل قرخ
سیر ، خدیو رفیع الشان نصرت پزوه و دادار او رنگ زیب (۸) داراشکوه (۹) شهریار
حکمران کامران فرخنده اختر المخصوص بتأسدات الملک الکبیر سلطان اعظم
و خاقان معظم جناب «محمد شاه» را که در موازات ماه لوایش مهر جهانتاب بودی
بنمودی ، و بنیاد ممالک را سیف مُهَنْدَش مهندس بودی ، بدست مبارک
مَا يَرْحَ مَدَى الدَّهْرِ مَعْنَاً (۱۰) اِ كَلِيلِ سروری بتارک تبارک (۱۱) گذاشت و آب

۱- یو ، ما یرح الدهر یمینا . عن ما یرح مدی . . . ع ما یرح بد . . .

-
- ۱- هما این هر آینه در سری اسب آشکارا (از آیهٔ ۱۶ سورهٔ نمل) ۲- هویدا
شدن (رب) . ۳- درنگ کردن (رب) ۴- درنگ کردن (رب)
۵- ماریا مار (رب) . ۶- در آمدن (رب) شروع . ۷- خوی .
۸- ۹- در این دو کلمه ایهامی اسب معنی (اسم خاص) این دو کلمه او رنگریز (۱۰۶۸-
۱۱۱۹ هـ ق) و دارا شکوه پسر شاهجهان (۱۰۲۴ - ۱۰۶۹ هـ ق)
۱۰- پیوسته در طول زمان مبارک باد . ۱۱- باک و مره است (جملهٔ فعلیه در وصف تارک
است)

آتشبار ، و آتشپاره آبدار ، آیینه سیماب کون ، سیراب تشنه بخون ، کجتهاد تند خو ، خوانخوار جنگجو ، صاحب طبع حديد (۱) ما صدق «وَ اَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» (۴) ، بِحَكِّكَ (۴) امتحان مرد و نامرد ، همدم و پهلو تشين اصحاب نبرد اژدر ماریگر ، جوهر کان و کان جوهر ، هلال شکل آسمان رنگ ، صاعقه انگيز برق آهنک :

مُتَرَقِّدٌ مُتَرَقِّقٌ عَجَبًا نَارٌ وَ مَاءٌ كَيْفَ يَجْتَمِعَانِ (۵)

يعنى يبارك برميان بست ، و بر دست (۶) و گاه (۷) فلک دستگاه ، و او رنگ آسمان فرش ، « وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ » (۸) نمکن داد « وَ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ اَدِينَا مَكِينٌ اَمِينٌ » (۹) و پادشاهی آنکشور بدستوری که بیاکان بیاکان آنحضرت تعلق داشت کماکان بحضرتش تفویض و مبنای مباینت تفویض (۱۰) یافت ، و ولایت هندی و صنّت (۱۱) مخلصمت ، بست (۱۲) عقاسمت پذیرفت ، و سمت غربی و شمالی « رُودُ اَنْكُ (۱۳) از بندر « سورت » الی « کشمیر » و « نبت » بذوات نادره بادره (۱۴) شاهنشاه هندوستان ، و بقیه بممالکت باندۀ تالده (۱۵) خسروهند مقرر گشت ، و روزگار نسیب (۱۶) اعداء حصر این را سورت « نبت » (۱۷)

۱- ط

- ۱- بئر تمد . ۲- صدق . ۳- و فرورستادیم آهن
 را در آن آسمی اسم سحت . (آیه ۲۵ سوره حديد) ۴- آت سوزن
 (رب) ۵- افروخته و درخنده اسم شگفتا آتش و آب جگر ، مراهم مآید
 ۶- سيد ملوك (رب) . ۷- نجب ۸- و صیسی فرشتگان را فرو گرفتگان از
 پیرامون عرش (از آیه ۵۴ سوره رمر) ۹- کعب همانا بر امروز زده مانا بر لب و نا اما
 متی (از آیه ۵۴ سوره یوسف) ۱۰- ویران شدن ۱۱- عیب .
 ۱۲- علامت ۱۳- روز سب (اسم نامه) ۱۴- بد و سریع دزدان (از دین)
 اقرن الموارد و لغت نامه . ۱۵- نالده و نالده اراضع اسم ، مال کهنه قدیمی مورری
 (رب) . ۱۶- ریای و هلاکی . (رب) ۱۷- سوره صدویارده از قرآن مجید
 که تا این آیه آغاز مشون پس ندا می آید + + + برنده باد ده سب انوار .

در حوالت، و کسر (۱) سورت (۲) صولت احزاب منافقین (۳) را ربيع مُحَادِلَه (۴) از
 قُرَبان (۴) اخلاص (۴) فائِضَة (۴) صبح در داد پس در اتراف (۵) اسراف و
 اِرْقَاد (۶) اِحْتِاد، و اِحْتِد (۷) و اِسْحَاء (۸) و اِحْتَاد (۹) نِعَاد (۱۰) آجَا ، داد
 فتوب داده کرامت (۱۱) از سر حوان کرامت و عطا (۱۲) از اب عطا ر داسب، و
 هَرَبَك را از اصطلاح (۱۳) طَه (۱۴) و فواجر حلالع (۱۵) مکرمت مکرّم ساجده اکرام
 لَوای ماهی (۱۶) مراتب را ب اعنایا شا را از سَمَك (۱۷) ه سَمَاك (۱۸) سَمَاك (۱۹)
 سُمُو (۲۰) و سَمُوک (۲۱) حشود که در ربيع سَمَكها سَمُوها (۲۲) ، و سَمَعَل (۲۳)
 مِکَارَم رِکَارِک ، و رِکَار و رِک از مَرَاتِب (۲۴) فلوب ردود که « اِنِّی لَ اَصْحُ
 عِیلِ عَامِلٍ » (۲۵) اِنْعَم عَالِمٌ یَجْعَلُ یَجْعَلُ قُلُوبَ الْعِبَادِ (۲۶) و اِه نه بلوی ا ندی

۱- و اطراف ۲- عا، ان کلمه و کلمه، ان را ندارد و، و اسعاد
 و اسعاد و اسعاد و اسعاد و اسعاد و اسعاد ۳- ص، حشون

-
- ۱- سَمَك ۲- مری هر حمر (ب) ۳- در آن ا امی است
 ۴- های در آن ب ام - آنچه بدان مری کنند مان حق و باطل قرآن
 در آن امی است نه سوره ای در آن هم بدن ام ۵- ه ص در دن (رب)
 ۶- دات جری اری داد (رب) ۷- اکر ب ا کرون (رب)
 ۸- صعد (رب) ۹- از داد (رب) ۱۰- ح ج د لدر در گد ده
 ۱۱- مریس (ب) ۱۲- ص م
 ۱۳- برگردن احد کردن (ثبت نامه) ۱۴- ع ص صد (ب)
 ۱۵- ح حله حله فخره و اری فرمود (عالم آرای عباسی امر کسر من ۲۰۷)
 ۱۶- رجم که ماهجه در قرآن نه ۱۷- ماهی مضمون ماهی است که ه سدار موی
 ۱۸- ک هر عک لغاب ۱۹- ل وده مرفع
 (ار اعراب الموات) ۲۰- ارعاع (اعراب الموات)
 ۲۱- ارعاع (اعراب
 اله ا د) ۲۲- ل د کرد آمد صف آ را بی داسب کرد آ را (آ ۲۸ سوره اا و هان)
 ۲۳- آ آب صفال آنچه نا آن ریک برد ۲۴- ح مر آب آسه
 ۲۵- است من ساء ه ک م کردا ه کسده را (ار آ ۱۹۳ سوره آل عمران)
 ۲۶- ص ص نا ا حلهها که هر کد و ای نه ن ا

المُعَانِدِينَ (۱) وِجْوَاءِ اِسْرَائِيْلَ وَكُلِّكُمْ دِرْحَاتٌ مُّبَاعِلَاوَا ۴ (۲) اَمْرِيْدُ التَّرْفِيْلِ (۳)
 هَلْ وَ نَوْع (۴) وَ هِرْوَعُ حَوَاهِرٍ مَكْرَمٍ كَشَب

هـ- چمد خند (۵) خُمد ، چندان گرامر (۶) فِرْ اُنْد اطراف (۷) بود که
 هـ- می از اطراف دیگر بودند ، لیکن تفصیلاً شاهانه ، خند و فرس وومی و عرب
 را افعال افعال (۸) از شوارف (۹) مکرّم مسب عرب (۱۰) تحائف (۱۱) مستعرب و
 بعدوین (۱۲) ماء معین (۱۳) عین (۱۴) عسائت ، عذاب «السفر فطمة من السفر» (۱۵) را
 در کام جان لشکران مستعد (۱۶) ساخته جمع معان (۱۷) را مسمرق
 معانث (۱۸) کرده و ه میهای بی معنایی از خود بر خود (۱۹) خود (۲۰) خود
 لازم آورد و سکت العلون بنده الحركه و ركب النفوس تتلكك الركه (۲۱)
 و سرت الشری و سرت (۲۲) و دارت العمی و ذوب (۲۳) و حُت السه بالنسر (۲۴)
 و أحسب الالسه فی الشکر (۲۵)

الفصه لآلی مسجات (۲۶) و حواهر منجبات و ندره های مشخون بدو های

- ۱- و رحمها که می بخاند دستهای ه پندگاریا ۲- و برای هر ه مرینه
- هاسب از آنچه کرده (سوره احقاف آ ۱۸) ۳- در فصل ، مرکز که دانش مالک گردانیدن
- (ب) ۴- و حمرست علم مانند که شکل سحره بر سر آن است که (آبتراج)
- ۵- کردن ۶- ح فرده ۷- ح طرف مال ۸- و اند اطراف اضافه
- موصوف صفت است ۸- افعال افعال کتان کتان (ز) ۹- جم می و مانند آن (ب)
- ۱۰- ه روان (افرب الموارد) ۱۱- ح جفه ۱۲- گوارانی ۱۳- آب آن (ب)
- ۱۴- حجه ۱۵- سفرنامه ای از دورج است مأخوذ است از وا ت السفر صبه من
- المدان (صحیح مسلم کتاب امار حدیث ۲۷۱ جاری گه ان همر سن این حاجه کتاب مناسک ابان
- معن دارمی کتاب استندان باب ۴۳ موطن کتاب استندان حدیث ۳۹ ۱۶- گوا
- ۱۷- ح صفت لشر اول دشمنان و مره (ب) ۱۸- بحسبها تطهاها (ب)
- ۱۹- ح احد کردن سکو (ب) ۲۰- ح خند کردن ۲۱- و آ ام اوف
- دایا نفسی حرکت ومانند بند خا با بدن حرکت ۲۲- سی بند مردگانی حده د
- ساحب ۲۳- و گ دند (دورود) نعمت و بران بند ۲۴- و سکو بند هم و
- روس نه با واگری ۲۵- و سکو کرده با زبان در سپاسگزاری
- ۲۶- گرده

يَمَّ (۱) و بدرهای تم (۲) « وَالنَّاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ » (۳) که در ضوء و کها رونق مازار^۱ دُرُست مغربی (۴) را درست میشکست^۲.

وَأَحْمَرٌ يَحْكِي الشَّمْسَ شَكْلًا وَحُورَةٌ

و أَوْصَافُهُ^۳ مُشْتَبَهَةٌ^۴ مِنْ صِعَالِهِ (۵)

فَإِنْ قِيلَ دِينَارٌ فَقَدْ صَدَقَ اسْمُهُ

وَإِنْ قِيلَ أَلْفٌ كَانَ بَعْضُ سِمَاتِهِ (۶)

بِدِيْعٍ^۵ فَلَمْ يُطْبِعْ عَالِي الذَّهْرِ مِثْلَهُ

وَ لَا ضَرْبَتْ أَضْرَانَهُ لِسِرَاتِهِ (۷)

محمول فیلان کوه تَنان (۸) و اخیلان (۹) فیل توان گشته در سنه اثنین و
 خمسین و مائة بعد الالف (۱۰) در روز شنبه هفتم ماه صفر با شوکت و فر و نیل
 و طفر^۴ و تلوغ و طر (۱۱) ، اردوی بطر (۱۲) موکم نصرت طراز فیروزی اثر،

۱ - ط ، بازو . ۲ - یو، شکست ۳ - فاسماؤه . (معجم الادباء)

۴ - بو ، و طفر و بیل

۱ - دریا . ۲ - شعرهای کامل (اشرفی) ۳ - و مالهای بسیار فراهم شده
 از رد و سیم (از آیه ۱۲ سوره آل عمران) . ۴ - درست ، روی باشد که ناشرفی
 اشتهار دارد . (مرهان) معری حاصی (مرهان) ۵ - و سرج (چهره ای) که حکایت
 میکند آفتاب را ارجحت شکل و صورت و صفای آن (زر) مستقی است ارضیات آن (آفتاب) .
 ۶ - پس اگر گفته شود دینار است پس درست آمده است نام آن ، و اگر گفته شود هزار است بعض
 نشانهای آن بود ۷ - او بیرون آورده است ، پس سکه معورده است در روزگار مانند آن ورده
 شده است همانندهای آن هر چندگان آنرا . (اشعار از صاحب بن عبد هنگامیکه وی تا
 بحر الدوله ماهر شد دیناری بوزن هزار مثقال آماده ساخت و این ابیات بر آن نقش زد و بحر الدوله
 را دان (در معجم الادباء ج ۶ ص ۲۶۶) . ۸ - رک ج ۳ ص ۵۲ ۹ - ج اقبل بوزن امیر ، شتر
 بجه . (رب) ۱۰ - ۱۱۵۲ هـ ق ۱۱ - رسیدن مقصود . ۱۲ - صحت
 بنادی نمودن (رب) بطل مرکب ، صحت مرکب ، بیام ناشادی .

قرین سَبَّحُ (۱) و اِحْتَطَا (۲) بجانب ایران اِحْتَطَا (۳) و هَمَاذِي (۴) مَحْطَاوَلَةُ السَّطَا (۵)
 و مطایبای (۶) خجسته مطیبا (۷) اِحْتَطَا (۸) یافت ، رَحَلَ وَ التَّوْفِيقُ
 مُسَیْرُهُ (۹) وَ التَّأْيِيدُ مُوَازِرُهُ (۱۰) وَ الیْسُنُ مُظَاهِرُهُ (۱۱) وَ الشُّعُودُ مُحَاضِرُهُ (۱۲)
 وَ العِرُّ مُسَافِرُهُ وَ الظَّفَرُ مُجَاوِرُهُ (۱۳) وَ الْاِئْتِمَالُ مُجَاوِرُهُ وَ اَلْاَلِیْنَةُ شَاكِرُهُ وَ اللّٰهُ
 نَاصِرُهُ (۱۴) و مناشیر (۱۵) ناهر الصیا (۱۶) . مُشِیرٌ بِسْرَ اِبْنِ فُتُوْحٍ بَهَجَتْ بِنَخْشَا وَ
 اَصْرَافٌ مَوْكٍ جِهَانِگِشَا بِجَمِیْعِ فُیُوْحٍ (۱۷) ، از کنار بحر قنوج (۱۸) الی منتهای
 روم و روس « حَتَّى اِذَا نَلَّعَ مَثْرِبَ السُّنْسِ » (۱۹) مرقوم گشته طنطنه این اخبار در
 قصر مَقْصُورَةٌ (۲۰) قیاسره قصور ، و در کُتُور (۲۱) کشور کُتُور (۲۲) ، کُتُور (۲۳)
 افکنند .

بعضی از رودخانه‌های « پنجاب » (۲۴) را که باطراب (۲۵) قدم همایون از

۱- یو، قرین سبج بجانب ایران و احتطا احتطا . ۲- یو، درافکنده .

- ۱- شادمانی (اقرب الموارد) ۲- بهره مندشدن (رب) ۳- گاهزدن
 (رب) ۴- شتر بندو (اقرب الموارد) . ۵- ست شب (رب) ۶- ح عطسه ، دك
 فرهنگ لغات ۷- حرامیدن (رب) حرام . ۸- مارگی ساختن ستود را
 (رب) ۹- کوچ کرد حالیکه موافق همراه او بود . ۱۰- و تأیید مددکار او
 ۱۱- و مبارکی کمک کار او ۱۲- و بویک بختی رو یا زوی او ۱۳- و عبرت
 همسر او و پیروزی همسایه او ۱۴- و اقبال - حسگوی او و رادها - پاسگزار او و جدا
 یاور او . ۱۵- ح مشور ، فرمان ۱۶- روش شروع .
 ۱۷- ح فتح فتح اول ، گروه از مردم (اقرب الموارد)
 ۱۸- در ماللهند کوچ فتح فتح بون ، در « دائره المعارف بریتانیا » و در Kanau سدرت نزه
 Kanau در ناحیه فرج آباد ۵۰ میلی رود گنگ و افج است (بلخص)
 ۱۹- با آمله رسید هرو رفتگاه آفتابرا . (از آیه ۸۴ سوره کرما) ۲۰- برای فرج
 استوار ما (رب) ۲۱- ح کمر ، ناحیه (رب) ۲۲- کسرایان که راهها .
 ۲۳- مسکتهها ۲۴- یکی از ایالات شمال غربی هندوستان و جنوب شرقی ایران ،
 مساحت ۳۶۱۹۲۱ کیلومتر مربع است (امام باهنر) . ۲۵- سرود گفتی در طرف آلودن (رب)

السطام (۱) موج را بدان رود (۲) مستانه کف زلفان رقص روانی میگرد ، جسر به عبور، و در برخی که حوصله جسارت لطافات آن بحر ژرف را بر نمیتافت (۳) ، رکوب سباحات (۴) را بسباحات (۵) تبدیل ، و راغب به غارب (۶) آن مرغوب آب (۷) و مردود خاک ، و طالب هوا (۸) و مطلوب آتش (۹) ، سَندَر خصلت (۱۰) ، ماهی طبیعت ، مگر موج (۱۱) گلوی ، ثعبان ماهیت (۱۲) ، مُسْتَسْقَى مزاج ، آب بستر ، مدقوق (۱۳) اندام ، خشک پیکر صاف مشرب ، درویش سیرت (۱۵) ، کشکول شکل ، کاسه چوبین هیأت ، هوا خواهی آمل (۱۶) ، سکندر فعل (۱۷) ، الیاس عمل (۱۸) ، که تا خود را شناخت سیاحت (۱۹) و سیاحت پیشه ساخت ، و از بدو تر کیب هیکل مثالی ، مثل مجرّات آماپزش عالم خاک پرداخت . بیروح و روانی که همیشه روانست ، و بی دست و پایی که باشکم دوامست . خشک مغز تر دامن ، صحرا مولد دریا مسکن ، عَدِیْمُ الحس متحرک الجسم ، بادبان بال ، غراب (۲۰) اسم گشته گذشتند .

- ۱- بر هم زدن موج (زرب) . ۲- ساز مخصوص . ۳- معنی جمله بعضی
 بستن جسر بر آن ممکن نبود . بل زدن بر آن اسکان نداشت . ۴- مسح ساحت ، لمس ، بدان
 جهت که در رفتار شما میکند (از زرب) ۵- کشتیها (زرب) ۶- دوش (از زرب) .
 ۷- از اینجا وصف کشتی آغاز میشود . ۸- از آن جهت که کشتیها در آنوقت مادی و در رفتار
 نیارمند هوای آرام و باد ملایم بوده . ۹- چون کشتیها را از چوب می ساختند .
 ۱۰- وجه شبه معلوم شد ، شاید علاقه شد ، که سندر در آتش زیان نمیبیند و کشتی در آب .
 ۱۱- مساج (نف) . ۱۲- از جهت شکل و مخصوصاً در کشتیهای فسنقی .
 ۱۳- کسیکه دارای بیعاری استقامت و آن مبارکست که مبتلا بدان پیوسته آن خواهد .
 ۱۴- کوفته . ۱۵- از جهت قناعت ، چه کشتی مادی بحلاف مراکت دیگر قوی نمی خواهد
 ۱۶- از آن رو که کشتی نیارمند هواست ولی هوایی در سر ندارد . ۱۷- وجه شبه سمرسیار
 و سفر دریائی است . ۱۸- الیاس در دریاهاست با در ماندگان را یاری کند و کشتی را سلامت ببرد
 و خضر در میانها و کوههاست (قصص الاسماء) . ۱۹- شماروی (زرب) . ۲۰- یکی از
 ماهیهای کشتی

لیکن موسم بسازره (۱) و بزشکال (۲) ، بریشکال (۳) نوسن عزیزمت، عقّله (۴) افزوده و باران فصل ، فصیل (۵) راه طلب گشت . از شدت تَهطال (۶) شدّ رحال (۷) و حَلّ (۸) و ترحال (۹) در آن وَحَل (۱۰) حال بر حال (۱۱) و مُرَجِل (۱۲) تعذّر ، واز اِقطار (۱۳) سواحی (۱۴) طی اَقطار سَواحی (۱۵) بر سواحی (۱۶) شوخ جَولان تعسّر یافت . «أَنْزَلَ مِنْ السَّمَاءِ مَاءً فَآلَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا» (۱۷) . و در مدّت پنجمه که شدت بحور (۱۸) و طغیان مدّت بحور (۱۹) بود ، قیافی (۲۰) مغروره (۲۱) و قیافی (۲۲) مغروره (۲۳) اِنطوا (۲۴) پذیرفته کوکب مسعود را بوسیله باران و سیل از روی رُکود (۲۵) و زود (۲۶) ورود به کنار رود اَتکک* (۲۷) واقع و چند روز با انتظار بستن جس آن مکان مقرّ آلویه بیضا توامع (۲۸) شد .

صبحگاهان که دُرّه خورشید ذره پرور از صدف سَدَف (۲۹) پیدا و آثار و

- ۱- باران است که در ایام کرمان هم بر ملک سیدومند وارد و یک ساعت منقطع نگردد (رب) .
- ۲- فصل باران (رب) .
- ۳- چنار . ریسما می که در دست و پای اسپ و اشتر بدخصلت نندند
- (مرهان) .
- ۴- سدی از سد های کشتی (رب) سد
- ۵- دیوار (از رب) . مایع .
- ۶- باران پیامی (رب) .
- ۷- بازستن
- ۸- کشودن
- ۹- رحلت .
- سفر کوچ (رب) .
- ۱۰- گل که ستور در آن در ماند (از رب) .
- ۱۱- فرود
- آینده .
- ۱۲- کوح کسند .
- ۱۳- آب چکانیدن . (رب) قطره قطره ریختن .
- ۱۴- بح ساحیه ، ناولن سخب که زمین را رندد (رب) .
- ۱۵- آب و گل (رب) .
- ۱۶- بح شاحی ، اسب دهان گشاده (رب) .
- ۱۷- فرو فرستادن از آسمان آبی را پس روی
- شد و اودیا را ناند ارة آن (از آیه ۱۸ سوره رعد)
- ۱۸- چینی اسب در سج ، و شاید
- ناحوره کرمانی صعب معوز ، در کوزبیز یا حور ، آمده
- ۱۹- بح حجر ، دریا .
- ۲۰- بح فیفاء مفتوح اول ، بیابان فراع می آب (رب) .
- ۲۱- آب فرورفته (رب) .
- ۲۲- بح قیفاوه مکسر اول و سکون دوم ، زمین درشت (رب) .
- ۲۳- زمین سیاه باران و بیده (رب)
- ۲۴- طی شده .
- ۲۵- آرامش .
- ۲۶- آهستگی و نرمی (رب)
- ۲۷- رود سند (لعب نامده)
- ۲۸- صفت مرکب ، پرچههایی که فروع آنها سپید است .
- ۲۹- سیاهی شب (رب)

صَدَفًا عَنْهَا الْإِيلُ (۱) هوینا گردید ، مُتَأَكِّدٌ تَهَضَّتْ گشته چون بعرض رسیده بود که در ینمای « شاهجهان آباد » جواهر بی احصا حَصَا (۲) آسا بدست لشکریان درآمده بهنگام عبور بهندگان لَبِغَةٌ هِجَاءٌ ، امر والا بنقاد پیوست که در صدد اِفْتِحَاصِ (۳) و اِنْبِجَاتِ (۴) در آیند .

چون صدور چنین امر از چنان خدیو خبیسته گوهر که نسخه گوهر یاش در بای عطایش « رود پنجاب » کشور دهر است ، بَلْ « أَنْتَدَى مِنْ الْبَحْرِ » (۵) و در نظر همتش قَدْرَ لَوْلَا از گشت (۶) کم است و پیش دریا نایش یَمَّ (۷) نمونه نم ، مُسْتَبَدِّعٌ و مُسْتَبَدَّعٌ (۸) مینمورد ، لشکریان بسیاری از درو لآبی را اِنْدَرِیَارِ بخته مضمون « كَلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ » (۹) را پیرایه صدق داده « أَلْهَفُ مِنْ مُغْرِقِ الدَّرِّ » (۱۰) از روی عِبْرَةٌ (۱۱) عِبْرَةٌ (۱۲) افشانِ حَسْرَتِ عبور کردند .

پس از چهل روز ، باصابت رأی ثاقب و ضمیر مهر اِضَائِتِ صَائِبِ بمملکت کشایی آن اَضْلَاعِ ، میان همت بر بستند ، و عَمَلُهُ بَعَاثِ آن ملک افغانه یوسف زای (۱۳) بودند که با کمال خود رایی در کوهستان آنست قُلُّه نشینِ جِشَاشِ (۱۴)

۱ - ط ، انتصاح
۲ - ط ، کم است .
۳ - ط ، لالی .
۴ - ط ، عبرة .

-
- ۱- و اعراف کرد از آن شب
۲- حصی ، سنگر مره
۳- باز کاویدن
۴- مَدِیْعٌ شَمْرُونِ (رب) ، نوظهور
۵- بر نم مر از دریا . (رَكْ مَجْمَعِ)
۶- نوهی از جواهر زبون کم قصب و ارزان (مرهان)
۷- دریا
۸- مَدِیْعٌ شَمْرُونِ (رب) ، نوظهور
۹- هر چیر باصل خود ناز میگردد
۱۰- دریغ خوارتر از فرق کسده گوهر و او مردی سیمی بود که بحواب دید در دریا عدلی گوهر
مناسب آورد و آنرا غرق ساخت و چون از خواب بیدار شد از دریغ بمرود (مجمع الامثال) .
۱۱- حسرت .
۱۲- سرشک .
۱۳- دسته بر رگی از مردم پشتو زبان که از
همسایگی قندهار حسرت کردند و در نواحی از جمله دندشت بوسه درای در ناحیه پشاور در شمال شرقی
هندوستان آمدند (دائرة المعارف بریتانیا)
۱۴- ح حصر هم اول و شدید نانی و کوه (رب) .

« وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ » (۱) ، و غفلت گزینن مکانین (۲) اَنْتَر کون
 نیماهیننا آمینین « (۳) ، و مفتون غرور « وَ نَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَآكِهينَ » (۴) میبودند ،
 و گان لهم فیها حصن حصین و مکان مکین « (۵) و رکن رکن و کین کین « (۶)
 و مُسْتَدْمِدٌّ و مهتاد مهید « (۷) و ربع وسیع و مربع و شیع « (۸) و مَرْتَعٌ خَیُولٍ
 وَ مَسْمَعٌ طُیُولٍ « (۹) و مَجْرَدٌ یُولِی و مَجْرَى سِیُولٍ فِی الْمَشَاءِ وَ التَّصِیْفِ وَ الْمَنَاجِئِ وَ
 التَّضِیْفِ « (۱۰) . پس فوجی از دلبران مُزْمَهْر « (۱۱) باوجه مُکَفْمِر « (۱۲) به قلع و قمع آن
 گروه پرداخته ایشانرا « کَسَاةٌ مُنْهَبِرٌ » « (۱۳) از شمار بیخ « مُشْفِرٌ » « (۱۴) مُنْحَدِرٌ و
 مُشْفِرٌ « (۱۶) و در غمرات « خذلان مُنْقَمِرٌ « (۱۸) و ایام زندگی را بر ایشان « یوم
 نَحْسٍ مُنْتَمِرٌ » « (۱۹) و بقایا پراکنده و برکنده « کَانَهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ » « (۲۰) و
 اَعْجَازٌ نَحَلٌ مُنْتَمِرٌ « (۲۱) ساختند ، « وَ آتَدُّ صُجُوهٌ بِکُورَةٍ عَذَابٌ مُنْتَمِرٌ » « (۲۲) .

- ۱- و میتراشید از کوهها مکنون جای زیر کانه (آیه ۱۴۹ سوره شعرا) . ۲- ح
- ۳- آیا و اگداشته میشود در آنچه هستید اینجا آسوده ؛ (آیه ۱۴۶
- سوره شعرا) ۴- و نعمتی که بودند مدای شاد . (آیه ۲۶ سوره دخان) . ۵- و بود
- ایشانرا در آن ، قلعه ای محکم و جایگاهی استوار . ۶- و زکمی بلند و استوار و پوشی فروروشده .
- ۷- و تکیه گاهی محکم و سترهای اصلاح شده . ۸- و جایگاه فراخ و بهار گاههای پرچی
- شده . ۹- و چراگاه اسبان و شهیدان جای (آوار) عملها . ۱۰- و جای کشیدن
- دامنها (فرحگاهها) و جریان سیلها در زمستان جای و باستان های و حمله و مهمانی .
- ۱۱- سخت خشم (رب) . ۱۲- تیره ، تریش (ازرب) . ۱۳- مانند آب زبران
- (از آیه ۱۱ سوره قمر) . ۱۴- ح شعرا ح نکرا اول و سکون دوم ، سر کوه (رب)
- ۱۵- کوه بلند ۱۶- دامن مکنم زده (رب) ۱۷- ح غمزه ففتح اول و
- موم و سکون دوم ، گرداب ، سختی . ۱۸- عرق شونده ، فرورونده . ۱۹- روزشوم
- که شومی آن پوسته بود (از آیه ۱۹ سوره قمر) ۲۰- گویا آمان ملههای پراکنده اند
- (از آیه ۷ سوره قمر) . ۲۱- و ستهای خرمای در نمده شده (از آیه ۷
- بر آیه مانند آمد آمانرا عذابی قرار گرفته (از آیه ۳۸ سوره قمر) . ۱

بعد از این نادیب آن قوم راعه (۱) یعنی حرد. چشمان فراع ابصارهم (۲) و بیره
 دلاں « فأما الدس فی قلوبهم ریع » (۳) راع (۴) ریعوه (۵) از شاحسار درون
 رماییده و ریع (۶) آریع (۷) و آریع (۸) ، از خاطر امشاندن بجهل هر از سوار نامور را
 از آبطایعه و باقی طوائف افعان و « هراره » (۹) ممالکک همد برسم ملارعب و
 اطاعت « اتبع من الظل » (۱۰) در سادۀ رات حورشد اصائب در آمدند

در بیان تسخیر ممالکک سمد و نادیب سرکشان آل سرزمین

« انهم كانوا قرماً عین » (۱۱) در مسارج (۱۲) این حالات و مسامر (۱۳)
 این مقالات عراض از « سمد» رسمد که عراض (۱۴) اعراس «حداً» جان عثمانی «
 حاکم آنجا گل کرده و بهال حالس گل بافرمانی (۱۵) و اعراس از آورده و درحب
 هراس (۱۶) هراس (۱۷) حار حار حار (۱۸) ، راه حدالش برافسانه بعدار ورود « کانل»
 «حقق افب که راسمی (۱۹) آن کج اندن راستی خلاف ، و خلاف او و خلاف استمس

- ۱- « م راعه مال ارجو (ب) ۲- ن کیند سمد مناج جسم انسان
- ۳- سر آمانکه در دلها سان گراس (باطل) ۴- (ار آتة ۵ سو ء آل عمران)
- ۴- دلاج ۵- میل باطل (ب) و اضافه بشبهی است ۶- عا (رب)
- ۷- شبه (مرهان) ۸- سر کراهت (ارلف امام) ۹- قبله است نهاد سر مبنی بهمین
- نام در شمال شرقی تا گسار دگی منکند (از و سیر) ۱۰- فرمان بردا برار سنا
- ۱۱- همانا آنان بودند مردمی کو (ار آتة ۱۲ سو ء امرای) ۱۲- ح مسرج تصحیح
- اول و سوم و سکون نام ، خراگاه (رب) د مذاول امروز عراق و مصر من ، منظره ، صحنه
- ۱۳- هسگاه رفس گاه نگاه ۱۴- ح عربص ، شکوفه (ب) ۱۵- اضافه
- بشبهی است در حص جواشی پوشیده اند و همی گل ، مأخذ دانه سمد ۱۶- نام د حص
- است حاردا (رهان) و اضافه بشبهی است ۱۷- م ۱۸- حلجان
- مله خاطر میل ، حواص (مرهان) ۱۹- د سسی استامر

اسب راسب رفتار بلان جمع تمع (۱) او گرم مرحله پسمانی ، و « دیرجان^۱ عاربحان» و « اسماعیل خان» (۲) عذار داسره دارانی گشت بعد از آنکه ماه لوای جهابگشا سر درجان « دیرجان» بوده در ملک « شکار پور» (۳) و آشکار کرد ، بحسب ایندگر کریمه را مقدمه الحش عریمت ساحمه به « خدا دارخان» فرمائی مشعر بر وعد و وعده و مجرار بر عدد (۴) و بر عدد (۵) اصدار ماهه مهر رشد که بحاده هدایت گرا آمده (۶) و بسوی اطاعت گرا بنده باشد^۲ اسب آسب که بی اختراز، اجزار ملایمت مامد ، و محظوری محظور خاطر ساحمه (۷) باب (۸) سلامی دندانه کلند سن سلام (۹) بر وی خود کشاند « لن یفعلک الفرائل یسحکک السی النوار و نقول سیما نلسار جدید» بحسب اقرب الیک من حیل الورد»

۱ - و ، در جان ط ، و رحان ۲ - و ، گرداید ط ، گرامد

۳ - و ، باشد

۱- قوی شدن (رب) ۲- در نصیح (دوره) ضبط شده لکن و Webster

(جغرافیائی) و هم‌چنین انگلیس صنمعه داره العنای فرینا Derz ، شبه بند دره های جان

شهرستان در احوه مولان بحان اکتان برقی در ۴۵ میل و ۶۸ و ۲۳۰ - سکنده

۱ - سر و قرن ۱۵ میلادی ، مسئله قاری جان (سرکی ارژسای لوح) ساحمه بند

دره اسماعیل خان دوسمائل قری ایاب بروجندی تا کسان ، در ۶۵۵ میل و واقع است

و ۳۲۹۵۶ - سینه دان ۱ - شهرد قرن ۱۵ - ملای ، مسئله اسماعیل خان (سکی ارسوان طاح)

با شده است (سر جغرافیائی) ۳ - سر صند و شمال بند اکسان شرقی ، افج و

۲۴۰ میل و دست جمعیت آن ط ق بر سهای سال ۱۹۴۱ ع ۲۱۲۶ - است (۱) است

جغرافیائی) - م دادن (د اح العرس ، قرب العواد مسی الارب) آزماده (عد)

با فعل و بند با ۵ - دل گنده کردن (جاس) ارا با بند با بند با

۶ - مرکب از گز (جوز سرش) + امده ۷ - محظو خاطر ساحس بحر او دان

۸ - سینه گز آدن ۹ - س د ۹ - س اهره

فَتَعَالَىٰ إِلَيْنَا نَعْدُ وَسَيْلِكَ (۱) « وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أَمْسُقَ عَلَيْكَ » (۲) « إِنَّ نَحْيَ إِلَيْنَا
 هَذَا لَكَّ أَوْلَىٰ (۳) وَ إِيَّا « أَوْلَىٰ لَكَّ فَأَوْلَىٰ » (۴) ، و ازار فسرط عوایت آن
 « سند باد » (۵) حکیمانه را در گوش ، ناد سند (۶) بل چون قطرهٔ سحاب در ستدان
 بی اثریافت ، و از امثال امر آحناب احناب (۷) اختیار کرده از تَلْتُمُ (۸) در گاه سپهر
 عباسی مُتَأَنِي (۹) و مُتَأَنِي (۱۰) گشت ، و بک پسر خود را تا چند تن از رؤسا و عریضه
 مُزَوَّرَه (۱۱) « أَسْكَدْتُ مِنْ أَسْبِرِ التَّسَدِ » (۱۲) مشعر بر تَسِيد (۱۳) بقید انقیاد روانهٔ دربار
 فلک بنیاد نمود و بالا به گریها بهانه‌های معلول پیش آورده بدروع نَدْرُع (۱۴)
 نَدْرُع (۱۵) و بِحَبْلِ (۱۶) نَحِيل (۱۷) تمسک جست اما نَحِيل (۱۸) نَحِيل اوجر
 نَسْر (۱۹) بدامت نسر داد « أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا » (۲۰)

۱- سود نمدهد برا گریختن بلکه میکشد مرا بهلاک و مسکوبد

- ۲- و مسحوام
 که مشقت بهم نربو (آر آیه ۲۷ سورهٔ قصص) .
 ۳- اگر بیایی بسوی ما پس این برای
 ۴- سراوار بر اسب ، و گریه .
 ۵- نام کتابی است در تصانیف و مندیات . (مرهان) اصل این کتاب بر مان پهلوی است و در دورهٔ سامانیان
 معاری رحمة شده و آن ترجمهٔ ارمغان رفته است در قرن ششم هجری بهامالدین محمد طهری
 محدث آن تحریری از آن کرده است . ترجمهٔ طهری چند بار چاپ شده از جمله سال ۱۹۴۸ تا تصحیح
 آقای احمد آس در امتامول بچاپ رسیده است .
 ۶- نادی که کسی بداند از کدام طرف
 می‌آید (خواستی مأخذ دیده شد) .
 ۷- دور شدن (رس) .
 ۸- بومه داد
 (خواستی) در فرهنگها از این باب بدین معنی نیامده .
 ۹- درنگ کننده (رس)
 ۱۰- سر بار رسد .
 ۱۱- بدروع آراسته (رس) .
 ۱۲- دروغگو تر از اسیر رسد
 مدانی در موحیه این مثل ویست بدانجهت که مردیست از آنان دستگیرشود و او خود را بادشاه شاماند
 ۱۳- بند نمودن بارداشتن (رس) .
 ۱۴- برگشتن (رس) .
 ۱۵- درم پوشیدن
 ۱۶- ریمان .
 ۱۷- حبله کردن (رس)
 ۱۸- حرمانان
 ۱۹- حرما .
 ۲۰- آنا پیدا شدند مردم اسکه واگداشته .
 (آر آیهٔ اسوه حکمت) .

حدیو بیهمال از ورود آن تنها (۱) تَنَهَا^۱ (۲) پنهانیهای ضمیرش را دریافته
 مواعید عرقوبی (۳) او را سمع کَشَع (۴) مسموع نداشته پیغام دادند که منظور بطر
 این بود که اولاد مو بعنوان اِزْتِهَان (۵) چون عَرَصَ لازم (۶) ، ملایم جوهر رکاب
 گوهر بگارد باشند ، و ایالت «سند» ، باز خوب یابند ، شو تعویض یابد « وَ لَسْكَیْ اُرَاكُمُ
 قَوْمًا نَجْهَلُونَ » (۷) .

از آنجا که در نظر معامله شناس ، کالای مکرر و بهانه را بها باشد ، و شمع
 فرورزا را ار مَشْمَعَةٌ (۸) پروانه ، پروانه ، پروانه گشتن لشکر اصداد
 یافت ، « حدایار جان » چون مداخل (۱۰) مَدْأَخَلَتْ (۱۱) و مَدْأَخَلَتْ (۱۲) را مسدود
 یافت ، دااست که باین بیصرحات (۱۳) تَبَّر (۱۴) بیجات از اوقی طالعی شدنی لیست ،
 حمیع بیوت و عمارات « اللَّهُ آتَاد سِنْد » (۱۵) را « جَوای » وَقَدَوَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ
 يُخْرَلُونَ لِيُؤْتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ » (۱۶) هَدِمَ (۱۷) و اِحراق (۱۸) ، و اهالی را ازیب سنی (۱۹)

۱- ط « اصابه دارد » من الاشتهاء (تصور ورود این جمله را که « من حواشی معنی
 بها آورده اند ، در ط ، داخل متن شده) .

- ۱- ح س ۲- آگاهانه ، از روی ساهب . ۳- رک ح ۱۰ ص ۹۶ .
- ۴- شوهن (رب) ۵- گرو گرفتن از کسی (رب) . ۶- عرص که از معروف حداد
 بشود مقابل عرص معارف که آن رود رود عرص لازم چون روح بودن اربعه و هر معارف چون روحی که در اثر
 شرمردگی در حصار بندد شود و عرص مقابل جوهر است و در محقق سازند بدان چنانکه گفته اند
 عرص آنست که وجود نماید حر در موضوع (جوهر) ۷- و لکن من بیبشما
 را گروهی که نمیدانند (از آیه ۳۱ سوره هود) ۸- ناری کردن (رب)
- ۹- اجازت ، رحمت ۱۰- ح مدخل ، راوره ۱۱- معارضه (افرب العوارذ)
- ۱۲- فریب دادن (رب) ، ۱۳- ح صریح ، برنگه ۱۴- آفتاب
- ۱۵- در بردیکی رود گنگ است و ۲۶۰۰۰۰ تن سکه دارد ۱۶- و او هکنند در دل آنان سم
 را (که) حراب مگردند حایبشانرا بدستهای خود (از آیه ۲ سوره حجر) ۱۷- ویران
 کردن - ۱۸- بیور اندن ۱۹- استرشدن

و ایساق (۱) ایشاق (۲) داده در آن دیار دتار (۳) و اردن (۴) و دتار (۵) آثار نگداشت .
 « فَأَصْحُوا لِأَيْرَىٰ إِلَّا مَسَاكِينَهُمْ » ، (۶) و از دربی سند نگذشت و قلعه
 « عُنُقُوتِ » (۷) را که در وادی « عَیْرِدِی رَزْعِ » (۸) واقع است و اَصْعَب (۹) قلاع (۱۰)
 و مواضع ، و بیابان اطرافش « أَفْقَرُ مِنْ دَرَبَةِ حِمْصِ » (۱۱) « وَمِنْ أَسْرِقِ الْعَرَابِ » (۱۲)
 بود هامن خویش ساخت . پادشاه در حوالی « شکاریور » (۱۳) کار پور دستان (۱۴)
 را کار بسته در ساحل آن رود بحر آشام « وَ لَهُ الْخَوَارِجُ الْمُنْشَأَتُ فِي الْحَرَكِ الْأَعْلَامِ » (۱۵)
 را کب بتراک (۱۶) عزح (۱۷) موح بچموش بچموش ، و سُوح (۱۸) ،
 عَسُوح (۱۹) زُحُوح (۲۰) زهوار در لُوح (۲۱) سکه در گران ر کاب ، باد عمان آب بود ،
 آنشحوار حاک مرتبط (۲۲) ، یعنی کشتی گشته از دریا چون ضرر گذشتند ، و
 مَوَدَّای (۲۳) « وَ حَلَّ لَكُمْ مِنَ الْمَلِكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرَكْتُمْ لَسْتُوا عَلَىٰ

- ۱- سد کردن اردانش هلاک نمودن (رب)
- ۲- مرداش حرک دادن (اررب)
- ۳- ساکن خانه
- ۴- مال بسیار (رب)
- ۵- خانه بری (رب)
- ۶- پس نامداد کردند (که) دنده نص شد حرجاگاههای آنان (ار آمة ۲۴ سوره محمد)
- ۷- فعلا حره پاکسان است مولد اکبر شاه ندن شهر بوده است ۳۸۴۱ تن سکه دارد
- ۸- می آب و آبادانی (ماجود ار آنة ۴۰ سوره ابراهیم)
- ۹- صحاب امسوا بر
- ۱۰- ح قطع
- ۱۱- می آب و علف بر اربیان حصاب (صحرائی است میان حجاروشام) (رک)
- ۱۲- آبی است بی حرمه را و هراف ندا جهت گویند که
 مولدگی حی را از آن شوند (مصحف الطندان) و ملی است می سعد را (فاهوس)
- ۱۳- رک ح ۳ ص ۲۹۷
- ۱۴- مقصود رسم است ولی معلوم نشد وجه شبه حسب
- ۱۵- ، اورا گشتی نام است و درنا چون کوهها (آنة ۲۴ سوره الرحمن)
- ۱۶- ح
- ۱۷- است فراج سینه (ب)
- ۱۸- سر و (ب اعراب المباد)
- ۱۹- سر و (اعراب المباد)
- ۲۰- سر فای (ظاهرآ استعمال فاسی است این صعه
- ۲۱- سر فای (ار ب)
- ۲۲- جای تن (ب)

طهوریه (۱) بظهور آورده شری (۲) سریع الحسری (۳) حری (۴) را
 له زهو طاروس و حطو حمامة
 و نذویم نار و انحصاص عقاب (۵)
 و ثواب ظی و انحصال نعامة
 و اهداب سید و انسیاب حباب (۶)
 و حوالة صرعام و روع دماله
 و لخط قطامتی و حذر عراب (۷)
 و حذل عمار و ارماء دباله
 و وقدر صرام و انصاع شهاب (۸)
 و هیح اخی شول و نذف احیکر
 و ایصاص نرق و التماع سرام (۹)

۱- ط اصافه دارد شعر .

۱- و فرودان برای شما از کسی ها و چها پایان آنچه سوار می شوند مافرا کنید مرشدنای

آن (ارآیه ۱۱ و ۱۲ سوره رحی) ۲- است به اب سنده در رفتار (رد)

۳- سرور ۴- دلم ۵- او است بازیدن طاروس و گام ردی کمور و

و نمک بر آمدن نادر آسمان ، و فرود آمان عقاب (همانند است است) ۶- و باز گردیدن

آهو و شهابش شرمع و شهاب کرد گرگ و شهاب من عار ۷- و حمله مرد به به

و دمه زوناها و نگرینس حرع و مرهم کلاخ ۸- و نامه شدن عمار و در نا شدن قمله

و افروجه شدن هرم رده و همان گذشتن شهاب ۹- و بر انگشته شدن شریکه

۱۰- برداشته می رود و شهاب نردن شقرای و - حسدن برو ، و حسدن سرام

وَ إِنْصَافُ رِيحٍ وَ اهْتِزَازُ بَرَاةٍ

وَ دَرَّةٌ نُوعٌ وَ أَنْجِيَابٌ سَحَابٌ (۱)

با سَوط (۲) سطوت گرم خیز ساخته به تکامیشی (۳) سی فرسنگ قَعْقَاع (۴) و قاع (۵) و صحرای صَحْصَح (۶) را بیدرنگ در یکشبهه روز طی کرده در هنگام اِنْفَاق (۷) صبح صادق (۸) بحوالی قلعه رسیدند « خدایار خان » « فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ » (۹) از مُعَارِضَت (۱۰) عَارِض (۱۱) خویش تافت ، و مهمیز بر مرکب تُشَدَّر خروش تند روش زده بِمَهْمَةٍ (۱۲) گریز « رَجَعَ عَلِيٌّ حَافِرًا » (۱۳) شتافت .

جمعی از یکه تازان باو دچار گشته بسرنیجه جلاوت عنان و گریبانش
یا گرفته در قید تَكْبِيل (۱۴) مُكْبَل (۱۵) ساختند ، و تمام حُرَّانَه (۱۶) و خِرَّانَه
از بدست آمده قراعات (۱۷) و خِرَّانِي (۱۸) که در آن حِرَّز (۱۹) حَرِيز (۲۰) و قلعه
رَصِيْر (۲۱) در اَجْوَاف (۲۲) زمین مَكْنُوز (۲۳) و مَكْتُوم (۲۴) و مَرَكُوز (۲۵) و

۱- وسعت وزیدن باد و خنثی شتر مرغ ماده و ریش ماران و باز شدن آبر .

۲- تازیانه ۳- دنبال کردن (اشتمسگاس) ۴- راه دشوار (رب)

۵- زمین پست هموار . (رب) ۶- زمین گشاده هموار (رب) . ۷- شکافته شدن

(رب) . ۸- صبح صادق ، نامدادن روشن (رب) . ۹- پس چون دید آنرا آبری

گسترده روی آور نوادی های ایشان (از آیه ۲۳ سوره احقاف) ۱۰- معارضه ، مکافات

کردن مداحیچه دیگری کند (رب) . در دوا اول ، ستنزه . نبرد . ۱۱- دوی

۱۲- مهمه ، زمین خالی و ویران (رب) ۱۳- بازگشت از راهی که آمده بود (رب) مجمع

الامثال (۱۴- سد کردن (رب) ۱۵- سد شده (رب)

۱۶- سال مرد (رب) . ۱۷- طاهر آقرعات ح قرعه ، گرین مال (رب)

۱۸- خِرَزَات المَلِك ، حواهر تاج پادشاه (رب) . ۱۹- حای استوار (رب) .

۲۰- حاکم استوار (رب) . ۲۱- محکم و در حای (رب) . ۲۲- ح خوف .

۲۳- در زمین فرو کرده (رب) ۲۴- پوشیده ۲۵- در زمین سپرده (رب)

مکنون (۱) ساخته بودند ، و طلائی که در نُقْرَةُ (۲) اَرْضِ مَحْبُوْبٍ (۳) و مَحْبُوْنٍ (۴) و منحنی^۴ داشت بکار خانه دولت نادریه انتقال یافت و موالی^۵ (۵) و موالی^۶ (۶) اموالی بیحد اندوختند .

« خدایار خان » اگر چه از هستی خود طمع برید اما باز ازبَرید (۷) عنایت قآنی نوید جان بخشی شنیده از دیوان « أَحْسَنُ الْعَوْرِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ » (۸) منشور عِشْقٍ (۹) عُتُق (۱۰) حاحل نمود ، و اَصْفَاد (۱۱) را بِاَصْفَاد (۱۲) مبدل یافته طوق عبودیت زیور کردن کرد ، و میان بندگی را بِالطَّلُوع (۱۳) به نَطَاق (۱۴) اخلاص ورق (۱۵) ، مُنَطَّق (۱۶) ساخته ورق منشور دارایی و «رَقِّ مَنشور» (۱۷) حکمرانی آن دیار باسم او حُلَّة اَرْتَسَام (۱۸) و حَلِيَّة اَرْتَسَام (۱۹) و اِرْتَسَام (۲۰) پذیرفت ، و از این تَسْوِيس (۲۱) اِرَاحَةُ (۲۲) قلب و اِرَاحَةُ (۲۳) تشویش او شد و دماغ جانش از ریاح (۲۴) رِيَاح (۲۵) ریاح (۲۶)

۱- ط ، مخبوه . ۲- عت ، ط ، و منحنی و محرون . ۳- ط ، موالی
 ۴- ط ، اضافه دارد : خدم و موالی .

- ۱- پنهان داشته (رب) . ۲- گودال خرد در رمی (رب) ۳- پنهان شده
 ۴- پنهان کرده (اررب) ۵- ح مولی ، آقا مهتر ۶- ح مولی ، ستم .
 ۷- بیک . ۸- مکررین صفو آسب که هنگام توانایی (بر کفر) باشد ظاهراً مأخوذ است از سجن علی علیه السلام . احسن الحود صفو بعد مقدرة (لمعات قصار . کرد آورده مرحوم فاضل ثوبی)
 ۹- آرازی . ۱۰- کرده ۱۱- ح صفت کسرا اول ، رمحیر یا دوال که امیر را سدند (رب) . ۱۲- ح صفت مفتحتس ، عطا (ازرب) .
 ۱۳- از روی میل ۱۴- کمر بند . ۱۵- بندگی . ۱۶- طاهرأ متمطلق ، کمر بند مرسته . ۱۷- ورقی (پوشنی) کشوده شده (از آیه ۳ سوره مجور) .
 ۱۸- اضافه دشمنی ، لباس نوشتن پوشند نوشته شد . ۱۹- مهر کردن و آنچه بدان ماند (لب مامه از نایج المصادر سبقی) ۲۰- داع و نشان پذیرفتن (رب)
 ۲۱- سباحت در کردن کسی افکندن (رب) کسی را تقلید امری دادن . ۲۲- آسایش دادن (رب) . ۲۳- دور کردن (رب) ۲۴- ح ریح ، یاد .
 ۲۵- ح ریح ، مو (رب) . ۲۶- ح ریح ، مهربانی (رب)

بخش عنایت بنشأه یابی ، و حلف (۱) او بعد از حلف (۲) و حلف (۳) حلیف (۴) در کاب طهر انتساب گردید ، و در حقیقت از این فرار و هریمت قرار هریمت (۵) حسنت ، و از اعلال (۶) ، مانند سرو از اعلال (۷) سر لمندی ، و از عذاب سلاسل (۸) عذوب (۹) سلاسل (۱۰) در کام بهره ممندی دید ، و اقبال او حلقه بندگی شاه نکوهش (۱۱) را بی نکوهش و کوشش بگوشش کشیده « صار الامر خیر قویسر سهماً » (۱۲) چون در آن ازان از حجاب پادشاه و الاحاء همد رخصه (۱۳) ای از شال و ارسال (۱۴) نقاشی رسم بهند (۱۵) و توجه ارسال در گاه سپهر بمثال شده بود ، از خدمت حضرت شاهنشاهی سر از حیار (۱۶) فوا که (۱۷) یعنی حریره^۱ که در آن اوقاب^۲ دوباره از بلخ آورده بودند^۳ ، يك همد (۱۸) که عنایت از دوست شتر باشد بازگویی و برای پادشاه دبحاه اهدا شد ، و از وقایع صادره و صادرات واقعه که آن اوقات بمسامع والا رسد آنکه چون « شاه طهماسب » در عنیت موکب شاهی

۱ - ط ، حریره ۲ - ط ، اضافه دارد می ۳ - و ، و

- ۱- سر ۲- عهد و پیمان (رب) ۳- سوگند خوردن (رب)
- ۴- هم سوگند ، هم عهد (رب) ۵- جاه و سه (خواستی) مدك دنده بند باشد فرا هریمت ، معنی « وقت است ، مقصود باشد خون هریمه ، است لایحه ، است و سراسر استماعه است
- ۶- ح غل هم اول و سدید دوم ، همد (رب) از اعلال -- بجای اعلال ۷- ح غل
- ۸- ح سلسله ، ریحیر از هاب ۹- خوشگوار ۱۰- ح سلسله هم اول و
- ۱۱- هم و مساوی دوم ، آب شد بی سرد خوشگوار (رب) ۱۱
- ۱۲- قویس مصر قویس (مجمع الامثال) صار خیر قویس سهما و مد
- ۱۳- اندك از حیری (رب) ۱۴- موکب (مجمع الامثال)
- ۱۵- ح رسل هم اول و دوم ، پاره ای از هرچیز (رب) ۱۶- رمی و ملاطفت (رب)
- ۱۷- کله ، دود ، سحر (سا) ۱۸- صوره ها ۱۹- کله

با شاهزاده «مصافلی میرزا» حریر حریرت^۱ (۱) معامله میگرد ، مرتع (۲) عمرش در
 «سر وار»^۲ سره وار یا مال قهر و طائر اقبالش در مرعرار جهاں چون مرغ رار
 گرفتار دام حادثه دهر گشته نما صار گاری بحت هرح (۳) و روز کار نا بهره (۴) از
 دولت نا بهره (۵) بهره بیافت ، ر گیاه بو حیر حیات «عناں میرزا» ولد بیگماهش سر
 مانند اب صورت «هشیم مختار» (۶) یافته از طلسم و عا (۷) نمودار «و حله ثناء
 آحوی» (۸) شد و همای نام و نشان صمویه هم آشیان «عناقی مغرب» (۹) و روز
 دولت ایشان «کامس الذاهب» (۱۰) گردید ، «و حسن جان علاجی» هم که
 در مارندران نا مال و نشت (۱۱) روزی شب میرساند از روی روز کار دهنه مر بست ،
 و پشت رندگی بست ندید و الواح بسب (۱۲) و بسب و اوراق حسب (۱۳) و
 حسب (۱۴) را چست حسب الحکم قصا از نقش نقا پرداخته طریق فما حسب .

در بیان تسحیر بحارا و تأدیپ سرکشان لای (۱۵)

دای فی داکه لید کری لولی الالاب (۱۶) هکامیکه اثر ار آداری و

۱ - یو حریرت ۲ - سره وار .

۱ - صحت از حریر ، حسب (رب) ۲ چرا که

۳ - مائل فاسد (رب) ۴ - مردمانه (رعان) ۵ - مطیم ، نردک

(برهان) . ۶ - مانند (گناه حشک) درهم شکسته خطره سار (مأخوذ از آ ۳۱۴ - سوره همر)

۷ - عا ، ریح (رب) ۸ - سر کرداد آ را به سده حشک سره (آیه ۵ - سوره اعلی)

۹ - عا ، رح ود و مغرب از آنجگ گویند که دهنه سود و از مردمان دور ود (ک مجمع

الامثال) دبل حلم نه عفاء ۱۰ - حوا دبرور گذشته

۱۱ - مال اصل ، صامت باشد یا ناطق (رب) ۱۲ - بسب دادن ناد کردی مزاد

۱۳ - مزاد ۱۴ - بررگی (رب) ۱۵ - معصوم معلوم شد لب آب

۱۶ - عبا نا در آن هر آینه باه آوری اسب مر خداوندان سر در

باران بهادی بسیط ثراب و توده قوی (۱) چون جمال جمیل حُسان (۲) خوشی و خرمی در بافته فزانت روی زمین ریب و ریبابی سائر ساخت ، و ساحت شُعب (۳) و شُعب صفای صافی و صیاء صافی و طیب و طراوت طاهر ، و عُرب (۴) عرائس عصون و غرائس فراید فروران ، قِرطه و قِلاده گوش و گردن کرد ، و لَکَی متلالی صیده ، و شاحِ هیاکل لاله و یا سمن آمد ، آراینده ادرنگه و افسر ، بختیار نَسالت (۵) پرور ، پادشاه پیروز بخت ، برارنده تاج و تخت ، شمال (۶) نُغور (۷) ، جراح حراحت جمهور ، حامی حومه حمیت ، حدیو خطه حُشرت ، دلیل دیامیم (۸) دها (۹) ، ذُکای (۱۰) ذُرُوه (۱۱) دُکا (۱۲) ، رستم رویین روان ، رال * رواره * (۱۳) رُورِ زمان ، سِماک (۱۴) سماء سروری و سَماحت ، شهریار شهرستان شوکت و شهامت ، صَنصامُ الصُولقُ و الصالانَة (۱۵) صِیغُمُ الصَّرغَمَةِ و الصَّلَاة (۱۶) طُودُ الطَّرْدِ و ظُفْرُ الظَّفْرِ (۱۷) عَوْنُ العالِمِ و عَیْنُ العِیُونِ (۱۸) و عَزَّتُ العُرَباء و عَیْتُ العِیون (۱۹) ، فَلَکَ فیضِ فرشته فطرت ، قدر

- ۱ - زمین - حاک سِماک (رب) ۲ - سِکوان ۳ - دره
- ۴ - صافی، کامل تمام سرب صرور ، سردینای شوی در سب (رب) ۵ - دلیری (رب)
- ۶ - ساه و فریاد رس (رب) ۷ - حج نمر بفتح اول ، مرر ۸ - حج دیوموم
- ۹ - دهان و سرگی - کار دانی (رب) . ۱۰ - دکاه ، آفتاب (رب)
- ۱۱ - نالای هر چهر (رب)
- ۱۲ - دکاه ، بیری خاطر (رب) . ۱۳ - برادر رستم رال (برهان)
- ۱۴ - نام دو ستاره سِماک اعزل . سِماک رامج (رِک فرسنگ لغات)
- ۱۵ - شمشیر حمله و سختی ۱۶ - شمر حیثه دلیری و فوت
- ۱۷ - کوه مررک (رور) داندن (دشمنان) ناحی سروری
- ۱۸ - یاور جهان و سایه دیدگان . ۱۹ - فریاد رس عریمان و باران ابرها (چهلتنی است در عجم (اقرب الموارد)

قدرقصا قدرت ، گایسر کتایب الکفاح (۱) لیث لیوثر الفلاح (۲) ملاذ الملوك ،
 باصر النفوس (۳) ، والی الولاة ، هربرز الهراير ، یمن الیسار (۴) ، اعنی حسرو کامکاراز
 إنساق (۵) معالک ، سند ، و تأدیب اشرار سنذر (۶) معالک فراغت یافته در
 سیردهم محرم سنه ثلث و خمسه و مائة بعد الالف (۷) فائد عزیمت نجاب ایران
 عنایات و ماه سر علم چون شقه درین آفتاب جهانتاب گشته از راه « بلوچستان »
 نالایق (۸) مقصد را بطریق لایق بل لایق (۹) بیموده در ششم ماه صفر قندهار ، را
 مطرح اشعه رایات مهر انور ساختند بنام این که درسوابق از مننه و سوالف (۱۰)
 آونه (۱۱) « اورکبه » (۱۲) بحارا و حوارم تارات (۱۳) تارات (۱۴) حراسان
 إطالة (۱۵) مطاول (۱۶) مطاولت^۱ (۱۷) کرده بودند ، و پمومته صعبیر انور^۲
 بُمِحَات (۱۸) تأیید^۳ و مُحَصَّات (۱۹) حَمِیت^۴ نقش حوارم و حمال لب حیحون
 می بست ، بعد از ورود موکب والا به « قندهار » عزم تسخیر آن دو مملکت

۳ - یو ، تاب .

۲ - ط ، میر

۱ - ط ، و مطاول

۴ - ط ، حید

۲ - شهر شران شعور

۱ - مسکنده گروههای لشکر (رور) سرد

۴ - شهر شران دست راست

۳ - پناه پادشاهان یاری دهنده جانبها

۵ - معنی آراستن

۵ - یارکت (توانگران) .

۸ - ح ملوق بفتح اول و صم

تسبیق درسی است ، انساق ، تا هم منظم شدن امور

۹ - در خورم لایق بر

۶ - حرامراده (مرهان)

۱۰ - ح معالف ، گذشته

و تشدید دوم ، رمیی که هیچ برویاند (رور)

۱۱ - ح اون بفتح اول و دوم ، شکام (رور)

۱۲ - ازبکه

۱۳ - بارها

۱۶ - مطاول العدل ، رسمهای آسان (رور)

۱۵ - دراز کردن (رور)

۱۸ - ح محقه بر انگرده

۱۷ - سرد کردن به توانایی (رور)

۱۹ - ح محصه ، انگرده

سلسله جنبان همت خیر و محرک نهت (۱) آسمان سیرگشت « یَجْمَعُ سِیرِینَ فِی
خُرَزْمِ » (۴) . و چون بسبب سُنُوحِ سَابِحَةِ ابراهیمخان بجانب «شیروان» جیشی روان
ساختن لازم مینمود ، « فتحعلی خان » کوسه احمد لوی افشار و « غنی خان »
ابدالی حاکم «قندهار» را از رکب مستطاب هجود ، و بتأدیب «لکزیه» آن ناحیه مأمور
ساخته فوجی گران بمعیت آن دو خان فرستادند .

فَهَذَا وَ عَیْدٌ سَطْوَتِی مِنْ وَرَائِهِ

وَ عُنْوَانُ نَارِی أَنْ یُسَیْنُ دُخَانِی (۴)

و اشاره رفت که هنگامه گیسرو دار را با آن گروه گرم نموده بالمعه
رُوحِ قَاسِحِ (۴) ظلال (۵) اهل ضالرا زدوده از دوده اقتدار ایشان دود بر آرند تا
متعاقب ، نائره سلوات عالم سوز سلطانی برق افروز خرمن آثار آنظایفه گردد . پس
لذراه «هرات» و «بادغیس» (۶) با عیش مفاثق (۷) برای تنبیه خصم منافق عازم
ترکستان شدند . چون پیش از توجه والا والی « بلخ » از موقف فرمان مخاطب
بخطاب « وَ اصْطَعِرَ الْفُلُکُ بِأَعْیُنِنَا وَ وَحِیْنَا » (۸) گشته بدستیاری استادان صنایع

۱ - نهته ، رسیدن هم در چیزی (رب) . ۲ - سیر ، دوال ، خُرزه ، درزموزه

و مشک و جز آن ، و این مثل را برای کسی زنند که دو مقصود را در یک جهت فراهم آورد . (رک
مجمع الامثال) . ۳ - این نیمی اسم و قهر من از پس آنست و هموار (سرلوحه ، آغاز)

آش من ایستکه آسکار شود دود من ۴ - سجت ، درشت (ازرب) .

۵ - ح ظل ، سایه . ۶ - ولایه است از هرات و گویند اصل آن بهارسی (بادخیز)
و معنی آن (قمام ریح) است بحبت فراوانی باد آن (مجمع البلدان)

۷ - مس مفاثق ، ریس خوش با باز و نعمت (رب) . ۸ - و سازگشتن را سگامداشعما
و حفظ ما (از آیه ۳۹ - ورة هود)

پرور، و صنعت پیشگان مهارت گستر « أَصْنَعُ مِنْ سُرْفَةِ » (۱) هزار و صد قَرُوْد کشتی کوه مانند برای حمل ذخائر راه خوارزم، و چند کشتی مخصوص بر کوب خاص در ساحل آمویه (۲) تریب، و در سَفْن (۳) سَفْن (۴) بر فن هنروری ترکیب یافته بود. ابیات (۵) سَفَائِن (۶) چون سَفَائِن (۷) ابیات (۸) دَلَنَشِین، و اَعْلَامِ مُنْشَات (۹) بسان مُنْشَاتِ اَعْلَام (۱۰) رنگین و متین، هر قَاری (۱۱) بحر رَخاری و هر غَرای (۱۲) طَوس بر نقش و نگاری، تو پخانه و ذخائر را که غذای دشمن و دوست بود بحمل جَازات (۱۳) بحری و سَفْن (۱۴) بَرّی از روی آب جیحون و بسیمط هامون روان ساختند، و در بیست و هفتم جمادی الاولی همای لوای عقاب بیکر ظِلِّ وُصُولِ بِمَنْزَلِ « گُرگی » (۱۵) که معبر « بخارا » است افکنده از بکیّه چون خود را در پیش خِرَغام (۱۶) عَزَم و طَفْرُل (۱۷) رزم شیرشکاران، گُرگی دست و پابسته و گُرگی (۱۸) مَرَجُول (۱۹) پَرشکسته دیدند، با حِکْمِ « حِصَارِ » (۲۰) و « قَرَشِ » (۲۱) و « گَنَبِ » (۲۲)

- ۱ - صنعتگر تر از سرفه، و آن جاموری است خرد که درخت را سوراخ کند و در آن خوبستن را خانه سازد (رک مجمع الامثال).
- ۲ - جیحون.
- ۳ - پوست باز کردن از درخت (رب) در اشیدین.
- ۴ - ج سفینه، کشتی.
- ۵ - ح بیب، خانه.
- ۶ - سفینها، کشتیها.
- ۷ - ح سفینه، مجموعه، دیوان.
- ۸ - ح بیت، شعر.
- ۹ - نادامهای افراسفته.
- ۱۰ - نوشته‌های اعلام، انشاء کرده‌های بزرگان.
- ۱۱ - قارب، کشتی خرد که در جسد کشتی بزرگ دارند (رب).
- ۱۲ - قران، کشتی.
- ۱۳ - ح جماز، نیرو از اسب و خر استعاره اسب کشتی را.
- ۱۴ - ح سفینه، استعاره اسب شتر را.
- ۱۵ - میرزا ابوالقاسم نام‌راوایل دی‌الحجة نامعالم لشکر از معر کرگی سلامت عبور نمود. . . (مطلع سعدی و مجمع بحرین و قایع سال ۸۵۸)
- ۱۶ - شیر بیب (رب) و خرغام رزم، اضافه شیمی اسب.
- ۱۷ - نوهی مرغ شکاری (برهان). قوش.
- ۱۸ - یرنده است که آنرا کلنگ خوانند.
- ۱۹ - یا بسته.
- ۲۰ - مشخصاتی از آن نیافتیم.
- ۲۱ - Qarshi. نخشب است سهریست به حارار. در جاده حارار به بلخ (رک تعلیقات برهان بر ص ۲۱۲۳ از آقای دکتر معین و رک دائرة المعارف اسلام - نخشب - ۲۲ - کسبی مقرب نه کسبه و آن قریه است مرچبار عربی کسبی نصف، آنرا جامع و باواری است (معجم البلدان) (سرزمینهای خلافت شرقی ص ۵۰۱)

و اکثر عظمای (۱) « بخارا » وارد خدمت خدیو جهان آراء و از آنجا خارج
 « چارچو » (۲) مقر اردوی کیهان یوگشته جسر متینی بر آب « آمویه »
 بستند، و لشکر منصور مانند تتابع شهرد و توالی دهور (۳) بسا قلب جسور بهزم
 مجاسرت (۴) از جسر عبور، و حضرتش را گوب (۵) باد پای خاک پیمای آب گردش
 آتشین سُنْبُك (۶) را بمراکب میمون التقیبه (۷) سفینه و سُنْبُك (۸) بدل ساخته
 بمقتضای « إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ » (۹) با غلامان خاص بر
 جوارى (۱۰) نشسته از آن بحر زاخر (۱۱) « وَ تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَآخِرَ » (۱۲) گذشتند .
 در آنجا « حکیم یسی اتالیق » (۱۳) که حَکْمَةُ (۱۴) توسن حکمرانی
 « ابوالفیض خان » والی بخارا بود، از آنجا که داء دوی (۱۵) بی دوا را معالجت در
 معالجت اولی، حکیمانہ بقانون اصابت (۱۶) معاملت کرده از جانب والی مذکور

۱ - ط، معالجت در معالجت .

- ۱ - ح عظیم بزرگ .
 ۲ - شهر کی از اجزای بخارا است بر لب جیحون
 بخوارزم نزدیک (لغت نامه آندراج . انجمن آراء) آمل در قرون وسطی معروف بود به آمویه
 و از آن پس معروف شد به چهار جوی و هنوز همین اسم خوانده میشود (سرزمینهای خلافت شرقی
 ص ۴۲۹) .
 ۳ - ح دهر ، روزگار .
 ۴ - این باب از ماده جسارت دیده نشد .
 ۵ - ستور در لغت (رب) .
 ۶ - پوش سم مشور (رب) .
 ۷ - مبارک امر . فلان
 میمون التقیبه ، مبارک نفس .
 ۸ - کشتی کوچک (مرهان) .
 ۹ - همانا چون طغیان کرد آب برداشتم شما را در کشتی . (آیه ۱۱ سوره العاقه) .
 ۱۰ - جاریه ، کشتی و در آن ایهامی است بعضی دیگر آن ، دختر خرد ، به نامت غلامان .
 ۱۱ - سیار آب (رب) .
 ۱۲ - و میبینی کشتیها را در آن شکافده (از آیه ۱۳ سوره
 فاطر)
 ۱۳ - ظاهرأ عنوان وصفی این نماینده باشد نه نام او مرکب از سی های
 بیک . مرکب + اتالیق = اتالیق = فائمه پدر . مؤدب . جمعا مؤدب مزرگه . پدربزرگه اتالیقی سمع و
 رتبه ای موده است در دوره قاجار . (رک لغت نامه ، اتالیق) .
 ۱۴ - کام تکام که در
 آن فساد باشد (رب)
 ۱۵ - مکر و حيله (رب) .
 ۱۶ - اصافه ، رسیده چهره را
 محازاً نشخیص بیماری

برای استیاق (۱) امر مُهانتات (۲) ، واستنشاق هوای موادات (۳) و مصافات (۴) ،
و تمهید بهاد (۵) مهادت (۶) ، و مهوات (۷) در آنمقام ، « و اِسْکَلَّ مَقَالَ مَقَام » (۷)
بتقبیل عقبه والا فائز شد ، و از این موهبت چون فائزه (۸) در گاه شاهی سر رفعت
بر آسمان افراشت .

ابوالفیض خان نیز با جمیع اشراف و نجاربر (۹) و رؤسای اویغوری (۱۰)
بخار (۱۱) بخارا ، که بخارا تَصَلَّب و ام میدادند ، بخار استکیار از بخاری دماغ
بدر کرده (۱۲) در یکمنزلی شهر بفیض تقبیل سُدَّهُ فَلَکْ مُمَاسَّ اختصاص یافت ، و
بعطاء خِلاَع (۱۳) طلا باف و خنجر مرصع و افسر مُسْکَلُّ سِرَافِرَاتِ ، و اعیان مملکت
« بخارا ، بخارا (۱۴) و البسه فاخره ، مُخَلَّع و ممتاز گشته از بحارالطاف خدیو « نیل ،
نوال ، اَصْدَاف (۱۵) اَصْدَافِ دُرِّز (۱۶) ، نیل آمال کردند ، و ممالک غربی « لباب » (۱۷)
را که لباب (۱۸) آن ممالک بود از مُنْشِئَاتِ و لایات محروسه ساخته از « توران »
، و تاج و تَنگَن سُلْطَنَتِ ماوراءالنهر آمویه را کماکان به « ابوالفیض

۱ - یو ، هوارت . ۲ - یو ، مهانت .

۳ - ط ، مهادات . ۴ - ط ، اضافه دارد : بافر و احتشاب .

۱ - راندن (رب) . ۲ - چیری نکسی دادن (رب) ۳ - ح هواده

مفتح اول ، صلح نمودن (رب) . ۴ - دوستی خالص کردن (رب) .

۵ - ح مهد مفتح اول و مسکون دوم ، گاهواره . و اضافه مهاد مهانتات ، تمهیدی است

۶ - صدأراه . آشتی کردن (رب) . ۷ - در مجمع الامثال لکل مقام مقال .

۸ - آستابه زورین (مهدب الاسماء) ۹ - ح حجریر ، دانا . آزموده (رب) .

۱۰ - مسوب باویغور . اریغور . ۱۱ - نژاد (رب) . ۱۲ - ح خلعه . خلعت

۱۳ - خارا نوعی بافته ابریشمی هتایی (برجان) ۱۴ - میل دادن (رب) .

۱۵ - اسدای درر ، کنایه از صمیرا رناب جوید (اجمعی آراء باسری) اسدای ح صدی . ۱۶ - لب

آب ؟ کنار رود خانه ؟ . ۱۷ - گریده (لب نامه) .

خان ، مَفْرُوض و مرجوع نموده تارك لعاش را با فسر خطاب شاهی سر بلندی دادند^۱
 كَمَا فِي النَّمْلِ (۱) «إِسْتَأْهِلِي إِهَالَتِي وَ أَحْيِنِي إِيَالَتِي» (۲) . و چون بعضی از اهالی
 «توران» را توردان (۳) غبار وحشت غبار دیده و دل گشته راه اطاعت نمیبردند، باستمال
 و استیلاآت (۴) ایشان و تشدید سرکشان و بد اندیشان ، فوجی از جنگجویان و رزم
 کیشان ، با اوینان (۵) نو آیین و امرای ذیشان سمت «سمرقند» و اقصی بلاد
 ترکستان روان کرده همگی طواعیت (۶) طریق طواعیت (۷) مسلوك داشته از پیر
 و برنا پیر پای «تربتا» (۸) ممان سر بر «حبیه» (۹) سا جبهه مال، و از شمول شمول (۱۰)
 احسان شامل، و باجود (۱۱) باجود لطف کامل و رأف (۱۲) رأفت و تراهر (۱۳) و ایل (۱۴)
 مستمال (۱۵) ، بل مست مال گشته . نقاد و ایل (۱۶) شدند ، و هر يك كه از شاهراه
 صداقت روی بر تافته بود^۲ خود را بسد آفت مظهر و در سیاستگاه «أَخَذَ عَزِيْرَ
 مُتَدِرٍ» (۱۷) نتیجه طغیان و مَفْت (۱۸) دریافتند ، و بیست هزارتن از جوانان پیران

۱ - یو ، ط - سر بلندی . ۲ - ط - بر تافته .

- ۱ - چنانکه در مثل است . ۲ - کبر گرفته مال مرا و نیکو مدار (تا آن)
 ایالت مرا (مامن ، نیکویی رفتار کن) (در مجمع الامثال) . ۳ - در انگیزته شدن
 (در) . ۴ - نرم شمردن . نرم یافتن (در) نرمی کردن مدارا
 ۵ - ح بوین . بوین پادشاهزاده را گویند ، نورگان ملوک و سلاطین را بدین نام خوانند (برهان) .
 ۶ - ح طاعوت ، سر کن (از رب) . ۷ - طواعیه ، طاعب (در)
 ۸ - یروی . و منزل سوم است از منازل قمر (التفهیم ص ۱۰۸) ۹ - منزل دهم از
 منازل قمر (التفهیم ص ۱۰۹) . ۱۰ - شراب (در) . ۱۱ - کاسه بزرگ
 (در) ۱۲ - شراب (در) ۱۳ - ده نعم پروردن (در)
 ۱۴ - باران بزرگ قطره (در) . ۱۵ - دل بدست آمده . مانده شده (از رب)
 ۱۶ - ترکی ، دام موافق (برهان) . ۱۷ - گرفتن عالمی توانا (از آیه ۴۲ سوره قمر) .
 ۱۸ - بشمن گرفتن (در) . دشمنی

رای « بخارا » و « سمرقند » و ترکان ترگش کشر « آشکش » (۱) کشر
 « گش » و « کاشغر » که بسطوت جوانی خاک در کاسه سر « پیران و پسته » (۲) و «
 نیزه خطی نی در ناخن شیران خیمه (۳) میگردند ، در سَطَطِ (۴) رَهْطِ (۵) شدیداً
 اللَّهْطِ (۶) سَمْتِ رَ بَطِ یافته بجای خراسان روان گشتند .

در بیان تسخیر خوارزم و تدمیر معاندان دین

« ذَلِكِ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ » (۷) . « ایلبارس خان » والی خوارزم
 با وصف اینکه در مَكْرَ (۸) مَكْرَ ، مَكْرَرَّ وَ تَرَّ (۹) و تَرَّ (۱۰) و ازویر بر قوس
 قلب قاسی (۱۱) بسته بر قواسی (۱۲) خراسان در آمده (۱۳) ، کو کب بخت را زاهق (۱۴)
 و احتر طالع را در افقِ اِنْخِطَاقِ (۱۵) خافِقِ (۱۶) یافت ، خَسِرَ (۱۷) حَسِرَ (۱۸) با بِنَّةِ (۱۹)
 اوز مَكِّيَّةِ بَقِيَّةِ (۲۰) فرار فَيْتِ (۲۱) ، و حُبُولِ (۲۲) خِيُولِ (۲۳) تَرِ كَتَاوِي را از

-
- ۱ - نام پهلوانی بوده است (برهان) . ۲ - سردار معروف لشکر افراسیاب .
 ۳ - دشت شهر (رب) . ۴ - رشته . ۵ - گروه . طائفه . دسته
 ۶ - لهط ، برآمدن سخن بر کسی ، مرزومین زدن کسی را (رب) شدیداً لهط ، سخت دلاور .
 ۷ - آست روئیکه وعده داده می‌شود . ۸ - حرب جای (رب) ۹ - ره
 کمان (رب) . ۱۰ - کینه . ستم (رب) . ۱۱ - سخت ۱۲ - ح
 فاصیة ، باحه (رب) ۱۳ - (بود) حذف فعل بدون قریبه ۱۴ - بیست
 شونده ۱۵ - فرو رفتن (رب) ۱۶ - عائب (رب) . ۱۷ - زیانمند
 گمراه (رب) ۱۸ - درویش خوردنده . مانده (رب) . ۱۹ - گروه (رب) .
 ۲۰ - همان مراح بی آب (رب) . ۲۱ - دشت ، بازگشت (رب) ۲۲ - ح
 حمل ، رومسار ۲۳ - ح خیل

جَولِگای (۱) خراسان قنتره (۲) کرده در ایامیکه هندوستان مسیر کو کبۀ خلافت
 مصیر (۳) بود، کراراً بعزم مُناهیة (۴) و اِنتهاب (۵) ، اِنتهاب (۶) مِنْهَب (۷) جلادت کرده
 با آفکۀ شیردژم تاب ناورد (۸) یلان « باورد » (۹) یباورد که یبارد (۱۰) ، باورد (۱۱)
 ایشان رو آورده با ابطال بطل (۱۲) خویش توسن می ما کی را «جَوْلَةُ الباطلِ سَاعَةً» (۱۳)
 بقصد ناخت ، و بهوای گاو تازی (۱۴) اِحْیَةُ الْبَیْتَرِ (۱۵) گشته در مقام شیران ، حَالِبُ
 التَّیْسِ (۱۶) ، و بروباه تازی بر همزن آرامگاه اِیس (۱۷) شد . مقارن ورود او رضاقلی
 هیرزا ، نیز از هرات ایلفار نموده باجیش اَجَش (۱۸) عازم ملاقات آن فوج اَحْس (۱۹)
 گردید که « اِنْ كُنْتَ رِيحاً فَقَدْ لَأَقَيْتَ اَعْصَاراً » (۲۰)

ایلبارس خان چون اوضاع را چنین و حبالای (۲۱) بخت را در شرف سقط چنین
 دید ، « اَلْحَيْبُ مِنْ حَتِّينَ » (۲۲) قرین اَتَّيْنِ (۲۳) و حَنِينِ (۲۴) ، فرصت بردن غنایم را نیافته

- ۱- حلكه .
- ۲- كسايه ازدهنه گرفتن (حواشی) مندرک دیده نشد .
- ۳- بازگشت جای .
- ۴- غارت کردن (رب) .
- ۵- چیره شدن . (رب) .
- ۶- غنیمت گرفتن (رب) .
- ۷- اسیب نرسد دیده (رب) .
- ۸- جنگ (رهان) .
- ۹- ایدورد . بین سرخس و نسا .
- ۱۰- توانا بودن . (حواشی) طء آوردن حمله کردن
- ۱۱- آورد ، جنگ
- ۱۲- ناچیز (رب) .
- ۱۳- کرد بر آمدن (گردش) .
- ۱۴- ماطل ساهتی است .
- ۱۵- ۱۴- هال و نمودن خود را بر خصم اشلتم نمودن (رهان) .
- ۱۵- مرجمه ریس گاو = طامع . صاحب آرزو احمق (رک رهان) .
- ۱۶- دوشنده
- ۱۷- مر نر (میپوده کار) .
- ۱۷- ح اِیس ، شیر بیشه (رب) .
- ۱۸- درشت آوار
- (رب)
- ۱۹- هر و مایه
- ۲۰- اگر تو بادی پس همانا گرد ما در ا خلافت کردی (رک
- مجمع الامثال) .
- ۲۱- حبلی ، زن آستی
- ۲۲- زیانمند بر از حنی ، و او کودکی
- بود که او را مرد هاشم بن هند منای آوردند که هاشم پدر اوست و چون علامتی را که ناپست همراهِ
- نداشت او را نپذیرفت (رک مجمع الامثال)
- ۲۳- ناله (رب) .
- ۲۴- ناله
- (رب) .

« لَا يَتَذَرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا » (۱) از صیت آمدن شاهزاده « رَضِيَتْ مِنْ الْقَيْمَةِ بِالْإِيَابِ » (۲) گویان ، طریق ندامت را یویان گشت ، و با اوز بکیکه گوسج (۳) که فحوای « وَ الَّذِي خُبْتُ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا » (۴) از رملیه (۵) و لِحیه (۶) ایشان ظاهر ، و باطن و ظاهر ایشان از کساء (۷) « وَ رِبْشًا وَ لِبَاسُ التَّمْوِي » (۸) عاری بود ، عنان گوسج (۹) مسیل گریز نافت ، و شوایت (۱۰) شوم خبول خیلش در هر قدم از عکس نعل ، عکس نعل (۱۱) برای او ثابت یافت « رَجِعَ بِأَفْوَقٍ تَاصِلٍ » (۱۲) و تهیدید ، سطوت شاهزاده بی همال ، بلا إهمال (۱۳) و إهمال (۱۴) ، مهال (۱۵) مهال (۱۶) ، و مَجُول (۱۷) و مَحَال (۱۸) ، و نهایی (۱۹) و نهایی (۲۰) ، و مَخَاشِي (۲۱) و مَخَارِفِ ،

۱ - ط ، از ظاهر . ۲ - یو ، از کلمه شوایت تا اینجا را ، ندارد .

۳ - ط ، اضافه دارد ، و بهایی .

- ۱ - توانا نیستند بر چیزی از آنچه بدست آورند (نفاق کردند) (از آیه ۲۶۶ سوره قمره) .
 ۲ - خرسند شدم از غنیمت نماز گشتن . محبت کس که این حمله را گفت امره القیس بود (رک مجمع الامثال) .
 ۳ - کوسه . ۴ - و آنچه تا پاک است بیرون نمیآید (یعنی روید) جز چیزی اندک بقایده (از آیه ۵۶ سوره اعراف) . زمین تا پاک مشبه به چاه مردم از آنکه که ریش کوسه دارند واقع شده .
 ۵ - آرایش . ۶ - ریش .
 ۷ - ح کسوة ، نغم اول و سکون دوم و فتح سوم ، حامه پوشیدی . لباس (رب) .
 ۸ - و پوشش زینت و پوشش پرهبرگاری (از آیه ۲۵ سوره اعراف) . ۹ - ستور آهسته رو . اسب تاتاری (رب) و ممی دیگر آن ، کوسه . مردمی ریش (نه مسامت لجه ریش) که در صارت آمده است .
 ۱۰ - پایهای ستور (رب) . ۱۱ - لمن (لغت) .
 ۱۲ - ناصل تیریسست که نصل آن افتاده است ، و افوق آنست که فوق آن شکسته بود . برای کسی مثل زنده که ما زبانندی یا بدست آوردن چیزی اندک از مقصد خود بازگشته باشد (رک مجمع الامثال) .
 ۱۳ - خود فرو گذاشتن چیزها (رب) . ۱۴ - زمان دادن ، تأخیر کردن (رب) .
 ۱۵ - جای خوفناک (رب) . ۱۶ - فرو ریخته (رب) ۱۷ - زمین فقط رسیده (رب)
 ۱۸ - جایگاههای فرود آمدن . ۱۹ - ح نهمرة نغم اول و سوم و سکون دوم ، جای هلاک (رب)
 ۲۰ - ح بهوردة صم اول ، نهمرة ، جای هلاک و کوه رویکه یا مفاک میان وشتهها (رب) .
 ۲۱ - ح معشی ، ترس حای .

و مُنَاعِف (۱) و مَقَاذِف (۲) ، و مَسَاخِط (۳) و مَسَاقِط (۴) ، و مَهَابِط (۵) و مَأْقِط (۶) را سپری ساخت ، و بخوارزم رفت چنانکه گفته اند :

فَلَا تَلْبِثَنَّ إِذَا مَا لَنْتُطُتْ

فَتُتَّبَفَ فِي كِمَّةِ الْحَابِلِ (۷)

وَ لَا تُؤْغَلَنَّ إِذَا مَا سَبَّحَتْ

وَإِنَّ السَّلَامَةَ فِي السَّاحِلِ (۸)

و بسیاری از اوزبکیه در اطراف از دم تبغ برق و شر تاوان ، بصوب عدم شتبان گردیده مضمون « لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ » (۹) در باره ایشان جریان یافت .

حَارَلَهَا قُصُومٌ وَ مَنْ ذَا الَّذِي

يُخْرِجُ لَيْشًا حَادِرًا مِنْ عَابِهِ (۱۰)

يُدْمِي أَبْوِ الْأَشْبَالِ مَنْ زَا حَمَهُ

فِي بَيْتِهِ بِظُفْرِهِ وَ نَاهِ (۱۱)

ظهور اینحرکت از « ایلبارس خان » باعث نهضت و ایات جهاگشا گشته و

- ۱ - سر کوه ، جای بلند از کوه (ازرب) .
- ۲ - ح مقنن ، جای افکندن .
- ۳ - ح مسخفا ، خشم گرفتن ناخشنود شدن (رب) .
- ۴ - ح مسقط ، افتادن جای (رب) .
- ۵ - ح مهبط ، ورود آمدنگاه .
- ۶ - ح مأقط بکسر قاف ، کارزار جای (رب) .
- ۷ - پس درنگ مکن گاهی که برگرفتی از زمین چهری (صیدی) را پس (مبادا) درآویخته شوی در دام دام گسترند .
- ۸ - و در عشر چون شنا کردی، که همانا تندرستی در کنار است .
- ۹ - اگر بودید در خانه های خود هر آینه بیرون می آمدند کسانی که نوشته شده است بر آنان کشته شدن پسوی خواگاههای (فتلگاههای) خود (از آیه ۱۴۸ سوره آل عمران) .
- ۱۰ - قصد کردند آبرو مردمی و کویست که سروی کند شیری حذر کننده را از بیسه آن .
- ۱۱ - خون آلود میسازد شیر کسی را که آزار دهد او را در رهقه آن ، ناسخن و چنگالتر

عُلُوَانُ الْأَمْرِ (۱) وُ عُنْوَانُ الْعَزْمِ (۲) بِمَدْلُولٍ « وَ مَا كُنَّا مُعْتَدِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا » (۳) منشوری مخیر از توجیه موکب سعید، و مشعر بر و عدّه وصول قوم « اُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ » (۴)، و از زهر قهر و مُهْرَهٗ مِهْر، نمونهٔ ما رِأَيْتُمْ (۵)، و بَا تَوَاعُدٍ (۶) و تَوَاعُدٍ (۷) « إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا » (۸)، مُبْرَقَشٍ (۹)، بِرُقُوشٍ (۱۰) تَرْقِيشٍ (۱۱) و تَرْشِيقٍ (۱۲) مُرَقَشٍ (۱۳) گشت، و مُسْتَضْحَبٍ (۱۴) ایلچی حامل امر « إِذْ هَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهِي إِلَّا تَرَكِي » (۱۵) بجانب ارباب بلاغ یافته اشارت رفت که « أَتَشْكُمُ فَالِيَةَ الْأَفَاعِي » (۱۶) هر گاه او و حواریان ایفاء عهود و ابقا عقود و اِنْفَاءِ (۱۷) نُفُورٍ (۱۸) و جُحُودٍ (۱۹) نموده باب طاعت گشایند، « لِيَبْدَلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ حَوْرِهِمْ أَمْنًا » (۲۰)، « وَإِلَّا إِعْتَلُوا عَلَيَّ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ »

- ۱ - علوان، سر نامه (رب) علوان الامر، آغاز کار. ۲ - آغاز مجسم. ۳ - و نباشیم عذاب کمدهٔ قومی تا آنکه برانگیزیم فرستاده‌ای. (از آیهٔ ۱۶ سورهٔ نمراسرائیل).
 ۴ - خداوندان کاذب زار محبت (از آیهٔ ۵ سورهٔ نمراسرائیل). ۵ - مار پهسه (رب).
 ۶ - میمی بر آنکه گویند مِهْرَهٗ مار محبت آورد. ۷ - نوید دادن (رب).
 ۸ - مهدی برسانیدن (رب). ۹ - ما نمایانندیم او را راه، خواهم پاسگزارنده باشد و خواه با سپاس (آیهٔ ۳ سورهٔ دهر). ۱۰ - محلووط. (رب). ۱۱ - چاق رقتی مفتوح اول و مسکون دوم، نقش. نگار (از رب) (و مرقوش). ۱۲ - آرامتن سخن را (رب).
 ۱۳ - این ماده و معنی مناسب آنرا نیافتم. ۱۴ - آراسته (رب).
 ۱۵ - حرام شده. ۱۶ - بروسوی قریون همانا او طعمیان کرد، پس سگو آیا مراست که (مخواهی) که پاکیزه شوی (آیهٔ ۱۷ و ۱۸ سورهٔ المازعات). ۱۷ - فالیهٔ جانور کی است که در لانهٔ عقرب و مار بود و چون آنرا ببینند، دلیل بود که دنیی آن عقرب ها و مارهاست این مثل را برای شری زنند که در پی آن انتظار شری دیگری برند (و ك معجم الامثال).
 ۱۸ - نامود کردن (باب افعال از مادهٔ نفی در منتهی الارب، اقرب الموارد، تاج العروس، صحاح دیده نند). ۱۹ - دور گردیدن (رب). ۲۰ - انکار کردن (رب).
 ۲۰ - هر آینه تبدیل خواهد کرد آنرا از پس مهدشان ایمنی (مهم آنرا) مایعنی تبدیل خواهد کرد (از آیهٔ ۵۴ سورهٔ نور).

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» (۱) ، بتأیید ایزدی ، تیغ نیز که برید موت ذریع (۲) است از ایشان دریغ نخواهد شد « فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا » (۳) ، ایشان بسان نشان عنایت نشان (۴) اعتنایی نکرده در جواب فرمائی که تحریر یافته بود اُغْلُوْطَةُ اِی (۵) چند فرا یافته و از شاهراه^۱ صدق رو تافته از تاریکی درون « نَلْ قُلُوْبُهُمْ فِی غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا » (۶) باخبر « وَ مَا نَحْنُ بِتَارِكِ آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَ مَا نَحْنُ لَكَ بِشُرْمِیْنَ » (۷) گویا شده بودند . « قَالُوا قُلُوْبُنَا فِیْ اَكِنَّةٍ مِّمَّا نَدْعُوْنَ اِلَيْهِ وَ فِیْ اَدَانِنَا وَ قُرْ و مِنْ بَيْنِنَا وَ بِيْشِكَ حِجَابٌ فَاَعْمَلْ اِنَّا عَامِلُوْنَ » (۸) ، چون بسر حدّ وضوح رسید که آن گروه مکرره ، اظهار گریهت (۹) و ترمیح (۱۰) و تکریه^۲ (۱۱) حکم والا نموده اند « لَيَقُولُنَّ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا » (۱۲) ، « و يُوجِحِ بَعْضُهُمْ اِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا » (۱۳) ، با افارویج (۱۴) هَلْقَام (۱۵) اِلْتِقَام (۱۶) ، در مقام انتقام و

۱ - ط ، شاهزاده . ۲ - ط ، و تکریه و ترمیح .

- ۱ - سکید مر وفق توأبایی خود همانا من کسند ام پس زود باشد که ندانید (از آیه ۱۳۵
- سوره انعام) . ۲ - موت سریع ، مرگامرگک . مرگک همگانی (رب . اقرب المراد) .
- ۳ - پس نباشد که سود دهد ایشانرا ایمانشان چون دیدند عذاب مارا (از آیه ۸۵ سوره مؤمن)
- ۴ - حصه . نصیب (برهان) . ۵ - سخن غلط . کلام که بدان کسی را نعلق اندازند (رب) .
- ۶ - بلکه دلهاشان در خفت است از این (از آیه ۶۵ سوره مؤمنون) . ۷ - و نیستیم و اگذارندگان خدایان خود را از گفتار تو ، و نیستیم ترا گروندگان از آیه ۵۶ سوره هود) .
- ۸ - گفتند دلهای ما در پوشش است از آنچه میخواهی مارا بدان و در گوشهای ما گرا نیست و از میان ما و میان تو مانعیت پس نکن! همانا ما عمل کنندگانیم (از آیه ۴ سوره فصلت)
- ۹ - کریهه ، جنگ سخت (رب) ، گراهیت ، ۱۰ - خط زدن نوشته از پس کلمات آن (رب)
- ۱۱ - ناخواست و نا پسند کردن چیزی در کسی (رب) . ۱۲ - هر آیه میگویند ما پسندی از گفتار و دروغی (از آیه ۲ سوره محاربه)
- ۱۳ - وحی میکنند بعضی ایشان به بعضی دیگر آراسته گفتار باطل را بحاطر فریب (از آیه ۱۱۲ سوره انعام)
- ۱۴ - جیح فوح (رب) . ۱۵ - شیر نوشه (رب) . ۱۶ - فرو خوردن آسمه (رب) متمم صفت عاقلی (کننده) حذف شده .

صدد اختصام در آمده برای اِضْرَام (۶) وَرَزْم (۲) رزم ، از « بخارا » شَقَه گشای لوای
آزرم (۴) بجاناب « خوارزم » گشتند .

بعد از آنکه هینگر (۴) پری پیکر و هینگل (۵) دیو هیکل شاهی در نواحی
« چارجو » به تها گُل (۶) نهکیل (۷) یافت ، فوجی از مخالفت کیشان اوزبک و تر کمان
که وَ تَر کمان جلادت و تیر تر کش « ایلبارس خان » بودند ، بقیاس ازمنه سالفه
قیاس (۸) قسوت را اوتار (۹) « اِنْباضُ مِنْ تَغْيِرِ تَوْتِيرِ » (۱۰) کار بسته با پیشتران
موکب اقبال ، معرکه آرای قتال و مشغول اسلال (۱۱) و اسلال (۱۲) شدند . لیکن
باندک کر و قر چون موی مسلسل و جعد مُشَلِّشِل (۱۳) شکست یافتند ، و از کنار
« آمویه » مویه کنان آشفته و پریشان روی بر تافتند « فَظَلَبُوا هَذَا لِكَ وَ انْقَلَبُوا
صَاغِرِينَ » (۱۴) . بیزه جانسوز شجاعان که برآستی « اِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي اَهْلِ
الْحَجِيمِ » (۱۵) صفت داشت ، از سرهای مخالفان بارور اُتَمَار (۱۶) « طَلَعَهَا كَأَنَّهَا
ا - یو ، چون مسلسل .

۱ - فرزایدن آتش (رب) . ۲ - هیمه و هیزم (برهان) .

۳ - خشم (برهان) . ۴ - اسه کموت (برهان) ۵ - هر جوانی را

گوسد که گنده و ضعیف و جسم ناسد (برهان) . ۶ - نا هم پیکار کردن (رب)

۷ - خرا میدان (رب) . ۸ - ح قوس ، کمان (رب) . ۹ - ح و تیرزه

۱۰ - ساسک آوردن کمان بدون گذاشتن زه مثلی است در مورد سم دادی بدون توانا بودن در آن

چه اساس فرع تو تیر اس (رِك مِجْع الامثال) ۱۱ - قیع کشیدن (ومصحح استلال)

است - و اسلال چهارمیل گردآیدن بود ۱۲ - قنای کرده دست مثل کردن (از رب) .

۱۳ - پریشان شده ، (از رب) ۱۴ - پس معلوم شدند آنها و مر گشتند خوار شدگان

(آیه ۱۱۶ سوره اعراف) . ۱۵ - همانا آن درختی است که بیرون مبادید در قعر

دوزخ (آیه ۶۲ سوره صافات) . ۱۶ - مروهها

رؤس الشیاطین ، (۱) گردید ، و مذاق اجسام آنقوم از چوب خدنک جلادت کیشان که اِنَاقَه (۲) معنی « اِنَّ شَجَرَةَ الرُّقُومِ طَعَامُ الْاَیْمِیْمِ » (۳) میکرد ، لذت « فَاِنَّهُمْ لَا یَاوَنَ مِنْهَا فَمَا یُؤَنُّ مِنْهَا الْبَطْلُونَ » (۴) دریافت ، و فضای دشت از خبث جُثِّهِ آنگروه پرداخته گشت ، و رؤس بیحد در صدر (۵) قَتَوَات (۶) از پیشگاه همایون گذشت . پس « ایلبارس خان » « از خوارزم ، رزم خواه گشته ، بعد از ورود موکب والا بخارج قلعه » هزار اسب « (۷) با چند هزار اسب سوار بُسَل (۸) ، بُسَلًا لَهُمْ (۹) یَسَلُّ (۱۰) سیف دلوری پرداخته نوسن مناقدت (۱۱) و مُنَاهِدت (۱۲) بر انگیخت از اینطرف نیز مبارزان به بِسْمَل (۱۳) نمودن اعدا بِسْمَلَه (۱۴) کرده هر يك از جام ظفر بس مُل (۱۵) گلرنگ نوشیدند ، که « اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ » (۱۶) و فصل به فصل اقامت رسم دلیری کرده بنجر (۱۷) اعدا نوشیدند ، که « فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ » (۱۸) و کثرت بیان گروه گروه مزده فتح دادند که « اِنَّ شَانِئَكَ هَرَأَلًا بُئْرًا » (۱۹) .

خوارزمیان چون مساعدت ساعد (۲۰) درید (۲۱) ندیدید (۲۲) دیدند ، ندان

- ۱ - شکوفه آن گویی سرهای دیوهاست (آیه ۶۳ سوره صافات) .
- ۲ - چشاییدن (رب)
- ۳ - همانا درخت رقوم خوراک گناه کارانست (آیه ۴۳ و ۴۴ سوره دخان) .
- ۴ - پس همانا آنان هر آینه شوی بده اند از آن پس بر کسندند شکم را (آیه ۶۴ سوره صافات) .
- ۵ - ح صدر ، بالای هر چیز
- ۶ - ح قنایه ، نیره (رب) صدراقصاء ، بالای نیره .
- ۷ - قلعه ایست از مصافات خراسان (مرهقان) . قلعه ایست درخوارزم و گرداگرد آن است و جز از یکسوراخی به بیرون ندارد (معجم البلدان) .
- ۸ - ح باسل ، شجاع (رب) .
- ۹ - وای بر آنان (رب) .
- ۱۰ - سل . کشیدن
- ۱۱ - منافعه نمودن در کاری (رب) .
- ۱۲ - سومی یکدیگر آهنگ کردن در حرب (رب)
- ۱۳ - سر بریدن ، از آنجهت که هنگام سر بریدن گویند (مسلمانان) بسم الله میگویند (از مرهقان) .
- ۱۴ - بسم الله گفتن
- ۱۵ - شراب
- ۱۶ - همانا حفظ کردیم ، را کوه را (آیه ۱ سوره کوثر)
- ۱۷ - شکافتن گلو از پس سینه چنانکه دجج شتر را بحر گویند
- ۱۸ - پس نماز کن درورد کارت را و قرانی کن (آیه ۲ سوره کوثر) .
- ۱۹ - همانا دشمن مودم ریده (بلا عقب) است (آیه ۳ سوره کوثر)
- ۲۰ - بارو
- ۲۱ - دست
- ۲۲ - آشکارا نمایان ، ندیدند ، ندانند ، ندانند

فداعت یشت دست گزیدند که « یَوْمَ يَعْزُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ » (۱) .

و فِي السَّكَمِ قَبْضٌ لِلْأُمُورِ وَبَسْطَةٌ ۚ وَ لَكِنَّ إِذَا مَا سَاعَدَ السَّكَمَ سَاعِدٌ (۲)

بفدوتن حتی لایموت « بموت مصادف آمد و بگه تازان » (۳) را
 تَکَّة (۴) محتمل گسیخت، و چون فوج ترکمان، گمان گمان مقاومت را از سبهم یلان
 مُنْقَصِم (۵) و تیر مراد را منقسم (۶) و بازی سربازی را بیمایه و مآل، و طاهر جلالت
 را شکسته پر و بال دیدند، با دیده خوبار بی خان و مان و خوار و رار چون مور
 از صولت جنود سلیمانی سراسیمه گشته بکوب بختی راهنورد فرار گردیدند. تا هوا من
 خَوْفِ سَهْمِ الرَّمَاةِ فِي تَبِيرِ حَائِرٍ (۷) وَ لَمِبِ عُشْبَانِ الْمُرَيْشَاتِ مَعَهُمْ كَتَبِ الْبَازِي مَعَ
 طَيْرِ طَائِرٍ (۸) وَ أَنْكَسَرَ جَنَاحُ بِالِيَمِّ مِنْ مَنَاسِرِ سُورِ الْجِرَابِ (۹)، وَ انْبَسَطَ خُونُ الْيَعْمِ
 مِنْ دَمِيهِمْ فِي بَسِطِ الثَّرَابِ (۱۰) وَ قُلِعَ خَانُ دَوْلَةِ سُلْطَانِهِمْ (۱۱) وَ خَارَ شَوْكُ
 شَوْكْتِهِمْ وَ شَأْنِهِمْ (۱۲) وَ خَارُوا مِنْ حَمَلَاتِ الْكُمَامِ كَالنَّمْلِ فِي الثُّورِ (۱۳)، وَ فَرُّوا

۱ - تمام نسخ الامور، و تصحیح قیاسی است . ۲ - فقط در ۵ ک بقیه
 نسخ : اذا ساعد .

- ۱ - روزی که پدیدان مهگزن ستمکار بر دو دست خود (از آیه ۲۹ سوره لوقا)
 - ۲ - ر در بجه، گرفتاری است کارها را و گسترده و لیکن (هرگاه) یاری کند بجه را مازویی .
 - ۳ - طایفه بررگی اند از ترا که (آندراج) ۴ - شلوار بند (رب) بند ازار. (عباب)
 - ۵ - شکسته شده (رب) ۶ - شکسته شده (رب) ۷ - گمراه شدند از دم
 - ۸ - و بازی کردن مهرهای پر بر نهادن عقاب مانند
 - ۹ - و شکسته شد بر خاطر آنان از منقارهای
 - ۱۰ - و گسترده شد خوانهای نمته از خون آسمان در خاک
 - (رمین) گسترده . ۱۱ - و کنده شد سرای دولت بیروی آسمان .
 - ۱۲ - و شکسته شد خار شوکت و شأن ایشان . ۱۳ - و سرگردان شدند از حمله دلاوران
- مانند مور در زمین نرم .

كَمَا لَأَعْتَى مِنْ حُدُوتِ الْكُورِ (۱)

سُیَّانِ اوزمکیه هم روافض (۲) شده از «ایلدارس حان» متحاشی (۳) و «آسُرُ
الْتَدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَدَابَ» (۴) ، از مقام تلاش مُتَلَاشِی (۵) گشته رمام حان قرار حساب
فرار اِنْجِهَاء (۶) و اِنْكِهَات (۷) دادند. نَزَلَ عَلَيْهِمُ الْبَلَاءُ وَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْخَلَاءُ (۸) سَلِبَ
تَمِيعُ سُيُوبِهِمْ وَ حَلِيبَ مَائِیْ سُعُوبِهِمْ (۹) «فَأَحَدَهُمُ اللَّهُ بِدُؤُوبِهِمْ» (۱۰) «ایلدارس حان»
با اعوان خود رَمَاهُمُ اللَّهُ بِالطَّلَاطِلَةِ وَالْحَمَى السُّتَاطِلَةَ (۱۱) در «قلعه حانقاه»
تَحَصَّنُ حِستِه افواج منصوره میر ناصر ایلخان قاهر احاطه و تحنیق (۱۲) حانقاه را
پیشنهاد ساخته قلعه را حُنَاق (۱۳) محصورى گرفتار کردند اَحَاطَ بِهِمُ الصُّكْرُ
اِحَاطَةَ النَّارِ بِأَهْلِهَا (۱۴) وَ لَمَّا أَعْوَانُهُمْ صَالِعًا جِرَامَ خَلِيعِهِمْ مِنَ التَّخِرُومِ إِلَى حَرَمِ

۱ - نو ، دارد .

۱ - وگر بخندد مانند کور از حدك های آس كورده های آهنگری

۲ - بح رافضه، یکی آن رافضی گروهی از لشکر که از فائد خود باز گردند (رب) در تداول

سعیان ، شیبه مدهها امامه ۳ - سگوشونده. (رب) ۴ - سهار (ناظاهر)

کردند دشمنی را چون دیدند عذاب را (ار آیه ۳۲ سوره سنا) ۵ - او مات بغافل ،

دست شونده ظاهر این باب در ساخته از لاشی است (رك اعراب العوارض) ۶ - در گردیدن

(رب) ۷ - در گردیدن (رب) - ۸ - فرود آمدن بر ایشان مالا و مومنته شد

بر آماں كور حندن (فصل دوم مأخوذ است از آیه ۳ سوره حشر) ۹ - رنوده شد همه

بسمت های ایشان و كشمند شد آنچه در فیله های آماں بود ۱۰ - پس، گرفت آماں را جدا

بسمت كناههای آماں (ار آیه ۱۱ سوره آل عمران) ۱۱ - ساندارد (منطقی سارد) آماں را

جدا به چهارى سجد و سب در كدر (كویا معاطله صفت است به نام سب مخصوص، در آن با مراجعه

به كتاب حسانات فارس و مواضع دیگر سبى ندین نام یافتم ۱۲ - حعه کردن (رب)

معارف ، و ران کردن ۱۳ - حناق محصورى ، اصافه دشمنی است

۱۴ - هر كرف آماں را سپاه، فراگرفت آس مردم خود را (دور حان)

الْأَرْضِ مِنْ سَوْبِهَا (۱) وَ قَتَلُوا مِنَ الْحَرِّ الرَّصِيعِ (۲) « فَتَقْتُلُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ
 مَحْيِيسٍ » (۳) . طوایف «سارت» (۴) و اورنگ، ادرنگ، اقبال «ایلمارس» حسان را
 مَكْسُورُ الْعَوَائِمِ (۵) ، و نجات نحت اورا و هَيْبُ الدَّعَائِمِ (۶) یافتند روز خود را تا لیلِ
 دَحْرَجِيٍّ (۷) بیلک و تَبْرَهُ (۸) تیره تیره (۹) تیره دیدند ، بِدْرَكَةٍ تَدْرِكُهَا قَاآبِيٌّ از روی
 بدامت حسین صرّعت (۱۰) سوده بدیل «إِنَّا أَطْلَعْنَا ذَا نَبَاوِ كَرَّاءَ بَا فَأَصْلُو مَا
 السَّيْلَا» (۱۱) توپل گرین ، و عدر حواه «كُلَّا رَحُوصٌ مَعَ الْأَعْيَانِصِي» (۱۲)
 كَشْتَمِدْ «وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ صَلُّوا قَالُوا لَنْ نَمُوتَ بِرَحْمَتِكَ
 وَ يَغْفِرُ لِمَا نَسَكُونُ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۱۳) ، ما اینحال «ایلمارس جان» همچسان
 ما رؤسای قوم تائه (۱۴) پایه نأده (۱۵) و تَائَةٌ (۱۶) را از دست نداده بار ایمانه (۱۷)

- ۱ - و پناه گرفتند بازان امدان سوی زمین درشت از زمین هموار ، حالیکه کتر مگرکردند
- سنگ است درشت استخوان خود را از سنگ گاه آن ۲ - و بودند شدند از جای استوار
- محکم ۳ - من گریبان شدند در شهرها آبا هیچ گریز گاهی هست (از آیه ۳۵
- سوره ق) ۴ - نترکی دهت را گویند (خویشی) معبوم دمشق کلمه ، ما معام
- ۵ - شکسته پایه ها . ۶ - بست استوانه ها ۷ - شب قاریک (رب)
- ۸ - روس (رب) ۹ - فصله فصله ۱۰ - فروسی (رب) ۱۱ - همانا ما
- بغروی کردیم رئیسان خود را و مردگان خود را بس گمراه کردند ما را از راه (از آیه ۶۷ سوره
- احزاب) ۱۲ - بودیم به سهوده درشتونده (در حدیث) ما سهوده درشتوندگان (از آیه ۴۶
- سوره مدثر) ۱۳ - و چون افکنده شد در دستهایشان و دیدند که انشان بحقیقت گمراه
- شدند گفتند هر آینه اگر رحمت نکند ما را پروردگار ما و بیامرد ما را هر آینه ما شیم از ریاستکاران
- (آیه ۱۴۸ سوره اعراف) . ۱۴ - گمراه شورنده عقل (رب) ۱۵ - نکر
- (رب) . ۱۶ - خود را دیوانه ساختن (رب) ۱۷ - اظهار .

انابه (۱) نمیکرد، و از اِثَارَةُ (۲) فتنه خافِت (۳) و هافِت (۴) نمیشد «أولم یتعلم
 ان الله قد اهلك من قبله من القرون من هو اشد منه قوة و اکثر جنماً» (۵).
 روز دیگر که از «یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم» (۶) نشان میداد، اهل
 قلعه او را «لیدوقی و بال امره» (۷) با تَبَعَة (۸) او و هم عیثُه (۹) که حاوی معایب
 و سزاوار تَبَعَة (۱۰) معایب (۱۱) بودند درموقف (۱۲) «و قروهم إلیهم مسؤلون» (۱۳)
 بلا توقف حاضر نمودند «فضلت أعتاقهم لها خاضعين» (۱۴) «فأقبل بعضهم علی
 بعض یتلاوون» (۱۵). چون خونِ خون (۱۶) بر مزاج آنخون گرفتگان (۱۷)
 غالب، و عُروق (۱۸) أعراق (۱۹) ایشان را شیء (۲۰) سَبَابُ العَراقِیب (۲۱) را طالب

۱- ط ، غالب غالب . ۲- (را) در تمام نسخ موجود است ولی زائد
 بنظر می‌رسد .

- ۱- بازگشت توبه ۲- انگیزتن ۳- آرام (ازوب) .
 ۴- متذلل شایع (اقرب الموارد) . ۵- آیا ندانست که خدا همانا هلاک کرد پیش از او
 مرد هر روز گناه آنکرا اوسخت تر بود از او از جهت نیرو و بیشتر بود از جهت جمعیت (از آیه ۲۸ سوره قصص)
 ۶- روزی که سود ندهد متمکاراترا هذرشان (از آیه ۵۵ سوره مؤمن) . ۷- تاسیجند
 هزیمت کارش را (از آیه ۹۶ سوره مائده) . ۸- ح تابع، پیرو . ۹- و آنان
 موضع سراریند ۱۰- عاقبت بد (رب) . ۱۱- ح صسته ، خشم خشم
 گرفتن (رب) . ۱۲- مازداشتگاه . ۱۳- و ناز دارید ای عافرا! همانا آنان
 پرسیده شد گامند. (آیه ۲۴ سوره صافات) . ۱۴- پس گردید گردنپاشان مر آنرا خاضع
 (از آیه ۳ سوره شعراء) . ۱۵- پس رو کرد بعضی‌شان بعضی دیگر را علامت کسان (از آیه
 ۳۰ سوره فلم) . ۱۶- ناراستی (رب) . ۱۷- ح خون گرفته ، اجل گرفته
 (آندراح از عیث) ۱۸- ح هرق مکسر اول ، رگه ۱۹- ح هرق اصل .
 بن ۲۰- نغان (رب) ۲۱- شمشیر (رب)

بود، بُطِحَتْ «گیس بُعَدَ الْإِسَارِ إِلَّا الْتَلُّ» (۱) اِفتای ایشان بر ابقا را جیح آمده
 بیاداش عمل از وادی «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» (۲) بجاذبه نجات رهی نجستند،
 «وَرَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» (۳) جَلَادَانِ جَدَد (۴) دستِ جَرَّار (۵) در اجرای حکم
 جرّاز (۶) اجازه از قهرمان عدل یافته بر قصدِ فَصْدِ (۷) عِرْقِ حیات ایشان بفرمان
 گزاری^۴ تَبِخَ حَجَّام (۸) وَ بَسْبِضِ (۹) بِاضِعِ (۱۰) تیز کرده، رَكَّ أَوْدَاجِ (۱۱) ایشانرا
 کشودند که «هَكَذِي فَصْدِي»^۴ (۱۲).

در خلال این امر «ابوالخیرخان» والی «قزاق» بامداد ایلبارس وارد
 «خیوه» (۱۳) شد. از آنجا که تسخیر خیوه مقصود ضمیر منیر میبود، لوای همایون
 با نسبت اهتزاز یافته چون این خیر لطمه زن گوش والی قزاق^۴ کشت، از عزم خود
 تَخَوُّقِ (۱۴) ورزیده خیو قیان راصلای «هذا فِرَاقٌ» (۱۵) گفت، ربا افواج شرسیمه (۱۶)

۱ - ط، فرمانبرداری . ۲ - ط، گذار. ۳ - ط، فصدی آمد
 ۴ - یو، قزاق

- ۱- است پس از اسیر گرفتن مکرر کشتن (رک مجمع الامثال) . ۲- هرنفسی
 بدانچه کس کرده است در گرواست (از آیه ۱۱۴ سوره مدثر). ۳- و یافتند آنچه کرده
 بودند آماده (از آیه ۴۷ سوره کهف). ۴- چابک ۵- از مص چره در تداول
 فارسی زمانه، شجاع، خوریز، می ناک . ۶- شمشیر بران (رب). ۷- رگ
 زدن. (رب) ۸- حجامتگر ۹- شتر (رب) . ۱۰- برنده
 (از رب) ۱۱- ح و وح مفتوح اول و سکون دوم، رگ کردن (رب) .
 ۱۲- این جمله را کتب من مامه گفت آنگاه که وی اسیر بود و او را بفرمودند ما شتری را فصد
 کند و او آنرا نحر کرد و چون ارو بازخواست شد گفت هکدی . . . یعنی چنان کم که
 کریمان کنند (رک مجمع الامثال) . ۱۳- معرب آن خموق، شهری است از نواحی خوارزم
 (رک مجمع الیلداں) . ۱۴- دور شدن (رب) . ۱۵- این است جدایی
 (مأخوذ است از آیه ۲۷ سوره کهف) . ۱۶- بخری خصلت

سراسیمه بعضای «عصاهم شعثاً» (۹) جیبیت خبیثت از «خیوة» بر جنبه (۲) تَجَنَّب رانده بِشْتَبِ تَشْتُك (۳) و تَشْتَب (۴) پویه گرفت. «لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأًا أَوْ مَعَارَاتٍ أَوْ مُدًّا خَلَا لَوْلَا إِلَهُ وَهُمْ يَجْتَهُونَ» (۵).

اهالی خیوه بنا براینکه اطراف قلعه را آب انداخته دست تصرف جنود را از دامن آن کوتاه میدانستند بقلعه داری پرداختند. کار گذاران بانسحاب جداول، آبر را از کنار قلعه مُنْتَجِب و مُنْتَحِدِر و از چهار طرف قلعه را هدف تویهای قلعه گشا ساخته آثار «و بُرِزَتِ الْجَحِيمُ لِلْقَارِینَ» (۶) پدیدار کردند. قلسکیان چون بجای آب، دریای آتش را محیط خویش و قلعه را طعمه کام بهنگک بلا و تشویش دیدند، بِقَنَاحَةٍ (۷) اندامت باب استیلاذ گشودند. خدیو خطایوش، پوزش پذیر و عذرنیوش گشته بتیان عاقبت بینان آنفوج را از تزلزل ایمن ساخت و در آیتن (۸) از منه مصون از مِثَّتْ غَیْرٍ وَوَضَعَتْ (۹) ضَیْر (۱۰) مَمَالِکِ خَوَارِزْمِ بِکَقْلَمِ بِاِقَالِیمِ قَلَمِ و شاهنشاهی انضمام یافت و دَلِکَ (۱۱) عُنَاتِ (۱۲) وَ فَاکِ (۱۳) عُنَاتِ (۱۴) بروجه مُحَسَّنَاتِ بعمل آمد. «يَا رَبِّ هَيْجَا هِيَ خَيْرٌ مِنْ دَعَاةٍ» (۱۵). پس رؤسای «پنج قلعه» (۱۶) پنجه

۱ - جماعت آنان برآکنده است یا بعضی فراوان این صورت در امثال یافت شد.

- ۲ - گرانه (رب). ۳ - برآکنده شدن (رب). ۴ - دور شدن (ازرب).
 ۵ - اگر می یافتند پناهی یا غارهایی یا سوراخ در خریدنی هر آینه عدول کرده بودند بدان و آنان می شناختند (آیه ۵۷ سوره بقره). ۶ - و ظاهر شد دروخ برای گمراهان (آیه ۹۱ سوره شعرا). ۷ - نوعی کلید کج و دراز (رب). ۸ - مهارک (رب).
 ۹ - نمک عس (رب). ۱۰ - زیان. ۱۱ - کوفتن (ب).
 ۱۲ - ستاه ح هائی، سرکنی، متجاوز (اقراب الوارد). ۱۳ - کشودن.
 ۱۴ - ستاه، ح هائی، اسیر (اقراب الموارد). ۱۵ - هیجا، خشک، دهه، آرامش.
 برای کسی مثل زند که در خصومتی افتد سپس مذرخواهد (مجمع الامثال).
 ۱۶ - قلعههای «زاراسب، خانقاه، خامگاه، خیوه کات گمراه» (روضه الصفاه ناسری ح ۸).

بر دامن خدمت ، و دامن بر میان همت استوار کرده با فوجی از بلانِ بَطْلِ بَطْلٍ
 لَوای حمایت همایون اِسْتِظْلَال (۱) جستند ، « فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا
 يَعْمَلُونَ » (۲) و بجمیع اَقْطَاع و اَقْوَاع (۳) و اَزْبَاع (۴) و اَصْقَاع (۵) ارقام مَرْقَن (۶)
 بمژده فتح مرقوم و مَرْقُون (۷) ، و مَرْقُوم ، (۸) اعدا را به نکال مقرون ساخته دوستان
 جَذْلان (۹) و دشمنان همنان خذلان گشتند ، و این ظَفْرُ که قُوَّةُ الظَّفْرِ (۱۰) پنجه
 اقبال رسا بود ظُفْرَةٌ (۱۱) دیده خصمان گردید ، و « طاهر خان » (۱۲) چنگیزی را که
 ظاهر جانش با باطن حاشی مُتَّعِد و بتجارب روزگار مُتَّجِد (۱۳) بود بوالیکری
 «خوارزم» تعیین نموده در هفدهم ماه رمضان با قلب مُنْتَسِح (۱۴) و صدر مُنْشَرَح (۱۵)
 از راه مرو بسمت « کلات » مُنْشَرَح (۱۶) گشتند . « فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ
 لَّمْ يَمَسَّهُمْ سُوءٌ » (۱۷) .

- ۱ - پناه سایه بردن (رب) ۲ - پس واقع شد حق و ساظل شد آنچه
 مسکردند (آیه ۱۱۵ سوره اعراف) . ۳ - ح قاع ، زمین پست هموار نرم . (رب) .
 ۴ - ح ریع ، محله سرای . جای اقامت در ایام بهار (رب) . ۵ - ح صقع بضم
 اول ، گرانه (رب) . ۶ - زیست شده . آراسته ۷ - مرقوم (رب)
 ۸ - درحواشی بروات (مدرك دیده شد) . ۹ - شادمان (رب)
 ۱۰ - نعروی ماخن ۱۱ - ماخه چشم (رب) ۱۲ - محمد ظاهر خان
 پسرزاده ولی محمد خان ابوزک از سمل جوجی خان (روضة الصغای ماصری) نام این شخص در
 طبقات سلاطین اسلام (مجر) و در مجمع الانساب (نگر) آمده ۱۳ - آزموده (رب) .
 ۱۴ - گشاده (رب) . ۱۵ - گشاده (رب) ۱۶ - دشتاب رو (رب) .
 ۱۷ - پس در گشتند نعمتی از خدا و فضلی که من مسکردشان ندی (از آیه ۱۲۸ سوره آل عمران) .

در بیان تعریف و توصیف قلعه کلات

صَاتَهَا اللهُ تَعَالَى فِي كِلَابَتِهِ مِنْ شَرِّ (۱) الْفَلَاتِ (۲) «ذَلِكَ نَزَلُ عَلَيْكَ
الْآيَاتِ» (۳). کلات قلعه ایست خدا آفرین (۴) که رواسی (۵) چدارش (۶) باقرن
ر (۷) قرینست، و پاسبان بروجش با کیوان همنشین، و «فروده» (۸) بن «سیاوخش»
در جانب غربی حائطش (۹) قلعه ایست هتین . الحق اساس استوار است و ازسته
نَطْرُقِ (۱۰) طَوَارِقِ (۱۱)، و فَلَکِ سَانَ حِصَارِ بَثَلِ شَاهِقِهِ (۱۲) و قَنْنِ (۱۳) فَارِغَةِ (۱۴)
سَانِقِ (۱۵). خِطَّةِ اش مَسْکِنِ و دَانَ (۱۶) است، و حِیْطِه اش مَسِیرِ دَانَ شَامِخَاتِ (۱۷)
الشِ بِرِ از آدَمِ (۱۸) اما خالی از آدم، و رَاغِ و دَشْتِشِ تَمَامِ آهَوِلیکِنِ آهَوِشِ (۱۹)
یَارِکَمِ . از (۲۰) رِفُورِ و حَوْشِ و جَوْشِ نَخِجِیرِ جِهَانِیِ است از جهان بیرون،

۱ - همه نسخ کلاته . ۲ - یو ، فلات . ۳ - یو ، استوار است .
- ط ، واز .

- ۱ - نگاهدارد آرا خدای تعالی در نگاهداری خود آنرا از گزند .
- دشمن دارندند ها (رب) ۳ - آن میخواستیم آرا بر تو از آیتها (از آیه ۵۱
پرده آل عمران) . ۴ - بح از نظر وضع طبیعی که بر فراز کوه قرار دارد .
- کوههای محکم و استوار (رب) . ۶ - حدار، دیوار .
- رکیح ۶ ص ۱۰۳ ۸ - مادر وی دختر پهران و پسه است که در کلات آبی داشت
رجوع شود به شاهنامه طبع مروجیم ج ۳ ص ۷۹۲ به بعد) . ۹ - حائط ، دیوار .
۱ - رسیدن - در آمدن (اقرب الوارد) ۱۱ - بح طارقه ، داهید (اقرب الموارد) .
۱ بلند (از رب) . ۱۳ بح فیه ضم اول و فتح و تشدید دوم ، کوه دراز سر کوه (ب) .
۱ - بلند (رب) . ۱۵ - دمس در کردن (رب) ۱۶ - و ، مرد
برقع می کفایت (خواستی) . حکیم عاقل و دانستمند (برهان) . ۱۷ - بح شامحة ، بلند
۱۸ - آهوی سپید که خطهای خاکین رنگ دارد . (امت نامه) . ۱۹ - آهوه ، هپ .

واز اجناس آفتاب (۱) و فرزند (۲)، آسمانی است بفرقند ان مشحون از نرگس و لاله چشم
 و چراغ جهانست ، و نزهت وادی خجلیش (۳) خجلیت افزای روضه جنان . چون مکان
 دلپذیر و از حیثیت رسالت (۴) و رزانت (۵) بی نظیر بود . خدیو کشور گشا درازمنه سالفه
 بخیار « لَا يَمْتَنَّا فِيهَا نِصْبٌ وَ لَا يَمْتَنَّا فِيهَا نُجُوبٌ » (۶) ، از فحواي « اَيْتَمَا تَكُونُوا
 يُذِرْكُمْ السَّمَوَاتِ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ » (۷) نُكُوبٌ (۸) و رزیده اساس آنرا
 فلک سا ، و رخنه و نلم (۹) قلعه را بصاروج و آهک بروجه کامل ملسا (۱۰) ساخت .
 « تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ » (۱۱) ، و در سه مکان مسمی به « خشت » (۱۲) و
 « گرد » و « فوشچی » عمارات سپهر سهوه (۱۳) عرش رسالت (۱۴) ، و سراهای فلک
 سموت (۱۵) سَمَاوَه (۱۶) سماوات (۱۷) ، و ابنیه سَمُوُ (۱۸) الالاس آسمان آسمانه (۱۹)

۱- ط ، مکانی .

- ۱- ح حفش فتح اول و دوم ، آنچه اورا سینه کند از طمبور (رب).
- ۲- کوساله یا کوساله دشتی (ازوب).
- ۳- واد خجل ، وادی بسیار گیاه و بیجده گیاه (رب)
- ۴- استواری (ازب)
- ۵- درند اول، استواری
- ۶- سر میزند (نمی رسد)
- ۷- هر جا مارا در آن معقنی و سر میزند مارا در آن خستگی (از آیه ۳۲ سوره فاطر).
- ۸- هر جا باشید در میباید شمارا مرگه و اگر چه باشید در هر جهای سحت استوار (از آیه ۸۰ سوره نساء)
- ۹- ج قلعه، رخنه
- ۱۰- نابان (ازوب). صبقلی
- ۱۱- فرا میگیرید قصرهای محکم، شاید شما جاوید مانید (از آیه ۱۲۹ سوره شعراء).
- ۱۲- دهی اسب از دهستان کیود کنده، سخن کلات برای مرید اطلاع رجوع شود به مرهنگ جغرافیائی ایران ح ۵ و محسرای آقای امامداد (نشریه شماره ۳ انجمن آثار ملی)
- ۱۳- عمارتی
- ۱۴- ح سه نکر اول و فتح دوم، نشانه.
- ۱۵- ح
- ۱۶- پرده که از سقف خانه در کشیده باشد و کالبد هر سمت هیئت (اقرب الموارد)
- ۱۷- ح سماه ، آسمان
- ۱۸- استعمال مصدر بجای صفت، بلند اساس
- ۱۹- سقمخانه (رهان).

و عُرفَات (۱) عالی بنای بلند آشیانه ، و بیونات مُقْبِيَةٌ (۲) عظیمُ الوَطَائِدِ (۳) ، و مَنَاطِرُ
مُكَمَّبَةٌ (۴) قومُ التَّوَاعِدِ (۵) طرح افکند ، و رواقهای (۶) رائق (۷) از رِوَاقِ (۸) علمان (۹)
رائق (۱۰) خوشتر ، و از منظر چشم دلبران دلکش تر ، و اوطاقهای مُطَوَّرٍ (۱۱) مُطَوَّرَسٍ (۱۲)
که جفت طاق چرخ مُقَرَّنَسٍ (۱۳) بود ، و در رفعت و بیکتایی چون چرخ نهم طاق ، بر
آسمان با فراشت . باریك بینان تارنگ (۱۴) بنیان آنسراها چنانکه سزا بود میریختند ،
بچندین رنگ بر میآمدند (۱۵) ، و مهندسان تا بنای آن عالی اساس را طرح میافکنند ،
خراج اقلیم هندستان را صرف دوده (۱۶) طَرَّاحِشِ میگردند . عملۀ چابک دستش خشتی
که برای بام رفیعش بیآلا میبردند اگر مانند مهراتور بام (۱۷) براه میافتادند ، شام
به منزل میرسیدند ، و کاهکشان (۱۸) کاهکشان (۱۹) شانش گاهی (۲۰) گاهی که جهت
سیم گل (۲۱) قصر زراوندش میبردند ، اگر ثور فلک را بزیر بار می کشیدند ، سال دیگر
دریای کار بار میگشادند . عمارات چونی «خشت» بهشت را در گرو خوبی هشته ،
و بناهای خشتی «گرد» خشت زرین آفتاب را بر رسم طرح (۲۲) درین گنبد فیروزه

- ۱- ح فرقة . ۲- آراسته (رَب) ۳- مزركه پایه . مزركه استوانه
(رَب) . ۴- چهار گوشه (رَب) . ۵- استوار اساس . ۶- بهشگاه
۷- خوب ۸- امر و (رَب) . ۹- ح غلام ۱۰- خوب روی
(رَب) . ۱۱- منعوت از مصدر (طور) . ۱۲- مزین (اقرب العوارض) .
۱۳- بلند زیست شده . ۱۴- رنگ ، طرح ناکه معماران با کج یا ماده دیگر در زمین کشند
تا بی آن بدان شکل کنند و بر آورده شود . ۱۵- مزركه بر آمدن رنگه رنگه شدن ،
متعیر شدن از افعال ۱۶- خاکستر یا دوده که معماران طرح سا را بدان بر زمین
ریزند . رَك ح ۱۴ ۱۷- نامداد صبح ۱۸- ح کاهکش بریده گاه کارگر .
۱۹- کپکشان . معره ۲۰- زمایی . ۲۱- کلی است سفید که خانه را بدان سفید
کنند (بهار صبح) . ۲۲- شالوده گروه بنان نادر کشیدی (لغت نامه) .

خشت افکنده. سراهای «فوشچی» چون گنبد گردون بوقلمون رنگ، و طیور کنکره نشینش با «مِنَارَةُ الدَّجَاجَةِ» (۱) درجنک، تا مَصَوِّرُ قِصَا تصاویر بدیع الالوان آسکوان (۲) را بر در و دیوار وجود نگاشته بدین نَمَطِ طَرَحِی نادر نریخته، و تا نقاش هندو، تراشید لوحه شَمَطِ (۳) افقی را با شکر ف (۴) شفقی، پرداز (۵) زده چنین نقشی غریب نیانگیخته. «حِصْنِ تَيْمَاء» (۶) و «قُبَّةِ اَرْدَشِير» (۷) و «مَنَارَةُ اَسْكَندَرِيَّة» (۸) و «سه گنبدان جمشید» (۹) و «هفت گنبد بهرام» (۱۰) و «تویالی اردشیر» (۱۱) و «سدیر» (۱۲)

۱- دجاجة، صورت بهم است از صورت‌های شمالی (الفهم ص ۹۲). و منقار الدجاجة نام ستاره محبتین

است که در دهان اوست (صور الكواكب طبع ۱۹۵۴ ص ۷۰). ۲- ح کون، عالم موجودات و دنیا (نق).

۳- سپیدی موی سماهی در آمیخته (رب) سپیدسیاه. ۴- شجر ف، جوزیت که از سیلاب

و گوگرد سازند و نقاشان و مصوران مکار مرند (برهان غیاث). ۵- آرایش کرد تصویر.

(اعت نامه) و سرخی شفق مقصود است. ۶- نیمه شهریت مین شام و وادی افری و حصن تيماء

(ابلق الفردي) نام دارد و از آن سَمَوَالِ عِن هَادِيَا يَهُودِيَسْت (معجم البلدان) و رجوع شود به (نمار القلوب

ص ۴۱۲). ۷- عمارت سلطنتی اردشیر در بیرون شهر فیروز آباد. برای اطلاع از چگونگی

آن رجوع شود به (اعت نامه، ذیل اردشیر با مکان، نمار القلوب ص ۴۱۳). ۸- منارة البحر

که در رأس شمال شرقی فارس در بندر اسکندریه ساخته بود و آنرا از عجائب عالم می‌شمارند، رجوع

شود به مقاله آیهة سکندر از آقای دکتر مرس (مجله دانشکده ادبیات شماره اول سال اول) و ذیل حاشیة

ص ۷۴ برهان قاطع بتصحیح ایشان و نمار القلوب ص ۴۱۴. ۹- سد قلعه که جمشید در

شیراز ساخت قلعة اصطنع، قلعة شکسته قلعة شنکوان (سکوان) (رب برهان و حاشیة آن).

۱۰- هفت قصر که بهرام بنا کرد هر يك به يك رنگ بود (رجوع شود به رساله حلول هفت پسر) تألیف

آقای دکتر معین ص ۱۴۰ به بعد). ۱۱- توضیحی درباره آن نیافتیم. ۱۲- سدیر، عمارتی

که در میان مندر جهت بهرام گور ساخت (برهان) شهریت و گویند قصریت و اصل آن بفارم

(سهوله) است موضعی است معروف بحیره (از معجم البلدان) و ربک ح ۱ ص ۵۳۲

و «خَوَزْتَنُقِ لُعمَان» (۱) و «هَرْمَانِ مِصر» (۲) و «عُمْدَانِ یَمَن» (۳) و «طاق کسری»
 در پیش آنها پشت پست کرده، وطشت خورشید بر سوایی از بام افتاده (۴). هر قلعه‌اش
 حصنِ حَصینی (۵) و هر قلاع‌اش (۶) قلعهٔ متینی. بدستیاری معماران «سِنِمَار» (۷) کار
 شیده (۸) و ش، و نقاشان «رَسَام» (۹) رسم «مانی» (۱۰) مانند، و مُصَوِّرَان «آرزو نگه» (۱۱)
 فعل «لَوْشَا» (۱۲) عمل، «یَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَتَمَاثِيلَ» (۱۳)، نگارخانه‌های

۱- ط، و قصر عمدان. ۲- ط، نمونه. یو از هر قلعه ... تامتین ندارد.

- ۱- خورسگاه خورنه، و آن عمارتی بود بسیار عالی که نعمان بن منذر بجهت بهرام گور ساخت و
 صجبان يك قصر آنرا خورونگه نام کردند. . . و قصر دوم را ... سهدیر. (از برهان). و درك ج ۱۲ ص ۵۳۹
- ۲- اهرام مصر. (درك شمار القلوب ص ۴۱۳). ۳- قصر عمدان. یکی از بناهای امپراتور هرست به صغما
 یمن که پادشاهان حمیر در آن سکونت داشتند. (درك شمار القلوب ص ۴۱۳. معجم البلدان ذیل عمدان)،
- ۴- طشت از بام افتادن، و سوا شدن. راز فاش گشتن (قیات - لغت نامه). ۵- محکم و
 استوار.
- ۶- قلاع. سنگ بزرگ در پشت. کلوخ. سنگ برکنده که آنرا بدست یا
 بهلاخن اندازند. (رب). ۷- در فارسی بسکون برم، نام معمار قصر خورنق که پس از معای
 قصر چون نعمان ویرا انعامی را فر داد و سمار را گمان در ریافت چنان انعام نبود گفت: اگر چنین میدانستم،
 قصری به از این می‌ساختم. نعمان فرمود ما ویرا از بام آن قصر بزیرو افکندند و جزاء سمار در عرب
 مثل شد. ۸- نام حکیمی که بجهت بهرام هفت گنبد را ساخت و گفته‌اند نام یکی از
 شاگردان سمار است (از برهان). ۹- نام فاشی که در خدمت بهرام گور میبود (برهان).
- ۱۰- (۲۱۶ یا ۲۱۷-۲۷۶ یا ۲۷۷ م). درک مانی و دین او انتشارات انجمن ایران شناسی تعلیقات
 آقای دکتر مین بر برهان ص ۱۹۵۲-۱۹۵۵ ۱۱- درك ج ۱۱ ص ۱۱۱.
- ۱۲- حکیمی است طوسی که در نقاشی ثانی مانی بود (حواشی). نام حکیمی رومی و او در صنف نقاشی و مصوری
 عدیل نداشته (برهان) صحیفی از کلمهٔ سکالوشا (کتاب سنگلوشای نالی) تألیف موکروس یونانی،
 در صور نجومی فلک که در عهد سوشروان از رومانی به پهلوی و در قرون دوم هجری از پهلوی عربی مرجمه
 شد و گروهی از جمله مؤلف برهان سنگ را اسم کتاب و ثوابت را مؤلفه آن دانسته‌اند (درك تعلیقات برهان
 ص ۵۲۱). ۱۳- می‌ساختند برای او آنچه مبهواس از محرابها و مثالها (از آیه ۱۲ سوره سنا)